



رهائی

سال دوم ، شماره ۷۰
پنج شنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۶۰
بها ۳۰ ریال

در این شماره:

حاکمیت کنونی و سراب بختیاریسم

فدائیان اسلام (۸)

گدایروری بزرگ و دروغگوئی رجائی

رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۷)

دولت ریگان و تغییر در سیاست تشنج زدائی و...

در حاشیه رویدادها

و ...

حاکمیت کنونی و سراب بختیاریسم

هنگامیکه آفتاب سلطنت و سلطنت طلبی در بهمن ماه ۵۷ غروب کرد، تصور روزی که این مفهوم مرده‌ی سیاسی، امکان حیات مجدد یابد، حتی برای تاریک‌اندیش‌ترین مبلغین سلطنت طلبی امکان نداشت. به آنان که ردای اسلامی به تن کرده و با نفس مسیحا و آرامام امت نظیر شده بودند، و نه آنسانکه خود را ساس و پاپه‌های این سلطنت منحوس بوده و نه حتی حاکمین فعلی که در خلوت وزدوبند-های داخلی و بیرون لمللی خود، راه رسیدن به قدرت را همواره باخته بودند، تصور نمی‌کردند که روزی همان کسانی که در "اماکن خاصه" امکان به قدرت رسیدن خدا انقلاب کنونی را فراهم نموده بودند، مترسکانی چون امینی، بختیار، و... و "ولیعهد" را در مقابل آنان علم نمایند. در نزد بسیاری تقلاهای مدبوحانه‌ی سلطنت طلبان برای بدست آوردن مجدد تخت و اژگون شده، چیزی جز هوس‌های کودکانه و ابلهانه‌ای که مشمول همه‌ی واردگان و واخوردگان تاریخ است، نبود. اما با گذشت زمان، این تصور کودکانه و ابلهانه، کم‌کم با به‌های مادی و واقعی جدید خویش - سواى ارتش که همیشه گوش به فرمان احیاء نظم مجدد است - را فراهم نموده و هوسهای واردگان تاریخ به شکل تعرضات گسترده تبلیغاتی و اخیراً "شکل عملی خود گرفت، فاصله‌های تصنعی بختیار، امینی، اوینی، کمتر شد، اما موج متعذر ادب و سستی شروع به کار نمود. انفجارات متعدد در تهران و شهرستانها بوقوع پیوست و مزدوران ساواک به شعار نویسی بر روی دیوار شهرها پرداخته اند.



در حقیقت این گذشت زمان، صرفاً توالی روزها، ساعتها و ماهها نبود، بلکه زمانی بر آشوب بود که در طی آن - تکانهای اجتماعی با شتابی پیش از حد تصور در جامعه در جریان بود. حرکاتی که ویژگی خاصی بجز گونگی بر خاسته از حاکمیت کنونی به جنبش سیاسی مردم میداد. حاکمیتی که خود را ساواک را "در ارتش انقلاب سیاسی بوجود آمده بود و در فقدان سازمادهای مستقیم و پائین بودن آگاهیه‌ی پرولتری توانسته بود همگونی سیاسی در جنبش ضد دیکتاتوری را در حاکمیت ضد انقلابی بعد از قیام متداوم بخشد، این حاکمیت نتنها مجبور بود که به شیوه‌های ارعاب و سرکوب سلف خود پناه برد بلکه علاوه بر آن میبایست برای تضمین ادامه‌ی حکومت ضد انقلابی خود خواست واقعی توده‌های مردم را از مضمون انقلابی‌اش تهی سازد.

رژیم ضد انقلابی که "محصول" یک انقلاب است، نمیتوانست وجود توده‌های بالینسیه آگاه، هر چند این آگاهی عمیق نبود، را تحمل کند، پس میبایست قدم اولش در راه واژگونه جلوه دادن تمام خواسته‌های توده‌ها

بخاطر آن قیام نموده بودند، میبایست اعدام چهره‌های شناخته شده رژیم را بعنوان مبارزه انقلابی، مضحکه سفارت را بعنوان مبارزه دما میریاییستی، و ملی کردن سرمایه‌های ورشکسته را بعنوان مبارزه ضد سرمایه داری و... جلوه گر نماید تا بتواند به حاکمیت منحوس خویش ادا دهد. و این سرنوشت فلاکتی و غم انگیز تمام حریانی است که در اثر تحولات سیاسی جا معودیدون هم-خواشی با آن تحولاتی که مولودیکه تا ز شدن آنان در عرصه‌ی قدرت است؛ قدرت دولتی را غصب میکنند. رژیم بناچار بود که برای ادامه‌ی همگونی‌اش در صحنه دولتی و برای بکار انداختن چرخ رنگزده سرمایه داری به تبلیغ خواسته‌های پیرا زد که با ما هیت وجودیش تضادمند بود، و تبلیغ و انحاءاً این خواسته‌ها میسر نبود مگر با مثله کردن و منحرف کردن آنها از مجاری واقعی که با سبب بیماریه‌ی رژیم در شرایطی میبایست همگونی خود را حفظ نماید که حرکت توده‌ها خود ما هیت این مناسبات را در عمل روزمره خود بزرگوار کسیده بودند. اما عکس العمل رژیم در این موقعیت تضادمند - حفظ مناسبات اجتماعی و شتابنا خود آگاه مردم برای درهم کوبیدن آن - بناچار خود تضاد جدیدی را در اذهان مردم بوجود میآورد: تضاد حکومت ضد انقلابی "محصول انقلاب" با خواسته‌های انقلابی آنان. مردم از آنسرو انقلاب نموده بودند که سلطنت و به همراه آن تمام ممانعی را که رژیم سلطنتی برای آنان ایجاد نموده بود از بین ببرند، ولی در عمل نه تنها آن ممانع از بین نرفت، بلکه تشدید نیز گردید، و این وخامت اوضاع اجتماعی عکس-العملهای متغیاتی را در بین توده‌ها بوجود آورد.

این موقعیت تضادمند برای مردم - انقلاب بدون تغییر محسوس در وضع اجتماعی و حتی وخیم تر شدن اوضاع نسبت به گذشته - نتایج سیاسی مختلفی را بوجود آورد. آن بخش که از آگاهی سیاسی نسبتاً "بیشترفته‌تری برخوردار بودند بیروهای مترقی پیوستند و در عمل واقعیت ضد انقلاب انقلاب را بیشتر آموختند و بیش از پیش به حقانیت مسیری که در آن گام برداشته بودند پی بردند. بخش دیگری از مردم نیز این تضاد را به نفع بستنیانی از حاکمیت این با آن جناح حل نموده و بخش سوم که نه توانایی عملی مقابله با رویدادهای جاری را داشت و نه توان ذهنی اش اجازه میداد که فراتر از وضع موجود رود، به نزدیکترین و قابل لمس‌ترین تجربه‌ی زندگی اجتماعی اش یعنی دوران گذشته رجعت مینماید. بعبارت دیگر ادامه‌ی بحران اقتصادی بعد از قیام بهمن ماه و عدم تثبیت حاکمیت که بدنبال خود بحران سیاسی و از آنجا بحران هویتی ویژه خود را ایجاد نموده بود، بیش از

ترین راه حل ممکن هنوز در شرایطی که
رویکردانی مردم از حاکمیت حزبی به حاکمیت
بسیج‌مداریستی جداست می‌شود، کوشش بیکپرده‌تر
از واخوردگانی چون بختیار و اوایی هر چند که
اینان ایده‌آل بهتری را ارائه دهند - دور از هر
گونه حزم و احتیاطی است. در نزد بورژوازی جهانی
هنوز حفظ موقعیت فعلی، ارجحیت بیشتری بر کوشش
در راه کسب امتیازهای - که رسیدن بدان
چندان آسان نیست - دارد.

نوده‌های مردم نیز علیرغم آنکه تجربه
واقعیشان از انقلاب چیزی جز "شکست" نبوده
است، معیذاً نارویگردانی از وضع فعلی و رجعت
کامل به گذشته راه درازی در پیش دارند. اقلیتی
که امروز در ذهنیتش خواستار رژیم از نوع رژیم
گذشته است، نا متجانس‌تر، سازمان نیافته‌تر
و محافظه‌کارتر از آنست که چیزی جز "رضایت‌قلبی"
مبنی بر احیاء محدود حکومتی همانند حکومت پیشین
ایران را در ولاجره نمینویسد همچون یک نیروی مادی
زمینه ساز برای زکشت ضد انقلاب سلطنت طلب باشد.

علاوه بر این عوامل، وجود سازمان‌های سیاسی
و مترقی در سطح جامعه و وجود مبارزه‌ی حاد سیاسی
- اجتماعی در ابعاد مختلف، جامعه‌ای چنان
دگرگون را تصویر می‌نماید که احتمال موفقیت
سلطنت طلبان را در بر آورده کردن خواستهایشان
در مقطع فعلی به حد صفر تنزل می‌دهد.



روبرپوشی‌های "اکثریتی" و "توده‌ای"
خطر ضد انقلاب سلطنت طلب را خطری بیش از حد مهم
و واقعی در لحظه‌ی فعلی ارزیابی می‌نمایند. در
حقیقت یکی از توجیهات سیاسی آنان برای دفاع
از حاکمیت ردیف کردن توطئه‌هاست که با ملاحظه
برای سرنگونی رژیم فعلی از جانب امپریالیزم
لیسم و مزدوران ایرانیش در حال طرح و اجراست.
در نزد اینان مبارزه علیه حاکمیت کنونی، همان‌سا
آب نه آسیاب دشمن ریختن است که در خارج از
مرزها در انتظار لحظه‌ی مناسب برای وارد نمودن
ضربه‌ی حلی است. اما واقعیت اینست که ضد
انقلاب نه صرفاً "در خارج از مرزها بلکه علاوه بر آن
در درون همین کشور و در رأس نهادها و کپنه دولتی
و جدیداً "انقلابی" قرار دارند. ضد انقلاب
نه تنها به یک واقعیت دور از دسترس بلکه به مثابه
واقعیتی مشخص که دفاع از وضع موجود "در مقابل
خواستهای اساسی مردم را بعهده گرفته است،
تجلی می‌نماید - در حقیقت راه صحیح و انقلابی
مبارزه با ضد انقلاب سلطنت طلب، راه مشخص
مبارزه انقلابی، کاتالیزه کردن کلیه حرکات
موجود و زمینه سازی برای سازماندهی نیروهای
مردمی علیه حاکمیتی است که خود بیش از هر عامل
دیگری زمینه ساز زکشت احتمالی ضد انقلاب
سلطنت طلب است. مسیر یک انقلاب دیگر
و مبارزه موثر علیه ضد انقلاب حاکم می‌گذرد.

تقویت طیف طرفداران ادامه‌ی انقلاب و از آنجا
تقویت تبدیل چپ در حاکمیت می‌انجامد، یا توهم
گذشته خود را به "رهبران" به سمت توهم حدیث
حمایت از این "رهبر" در مقابل "رهبر"
دیگر سوق میدا و بیه گذشته‌ای که خاطرات
تلخ - استثمار، فساد، و اختناق - در
میان حوادث گنج کهنه پدست فراموشی سپرده
میشود و خاطرات "شیرینش" - زندگی مصرفی و رفاه
کاذب - همچون یک "واقعیت جاودانی" شکل
میگرفت، زمینه‌ساز عدم آگاهی برای بازگشت
ضد انقلاب سلطنت طلب فراهم می‌نمود. ضعف
نیروهای مترقی در تبدیل نیروی بالقوه به
نیروی بالفعل، و عدم کفایت مطلق "رهبران"
در ایجاد آنچنان شرایطی که توده‌ها بتوانند
کوچکترین تغییر را در زندگی مادی خویش لمس
نمایند (نتیجتاً "توهمشان زائل نگردد")،
زمینه‌ساز مساعداً اجتماعی را برای توضیح یافتن
خیال پردازیهای احمقانه سلطنت طلبان بساز
نموده است.



اما تصور اینکه سلطنت طلبان در شرایط فعلی
بین المللی و منطقه‌ای دست به یک تهاجم واقعی
و گسترده بزنند، تصویری اغراق آمیز است.
"جمهوری اسلامی" از یکسوی علت عدم لیاقتش در
مقابل مبارزات سیاسی که امکان قدرت یا بی‌کمونیت‌ها
و دیگر نیروهای مترقی را فراهم می‌آورد، چندان
مطلوبه‌آراییان سرمایه نیست، و از سوی دیگر
بدیل قبلی، یعنی سلطنت طلبان نیز، عملاً
در گذشته خوش عدم قابلیت در مقابل مبارزه
نمایش گذارده اند و در شرایط فعلی نیز چیزی جز
ماجرای جوشی و گانگستر بی‌سرمهره‌ای با رمان‌نمایان
آراییان سرمایه، بناچار محبوس به تن در دادن به
واقعیت مزبور هستند. منطقی که در مقابل مبارزه
ات توده‌ای بختیار را به جای شاه، و سپس رژیم
خمینی را نسبت به بختیار ترجیح میدهد و با آن
از درسا زش در میایند نمیتوانند یا رژیم جمهوری اسلامی
که به هر روشها نیروی است که در حال حاضر امکان
واقعی حکومت کردن دارد! ز سرستیز در آید. صرف -
نظراً از اینکه کدام جناح امپریالیستی از کدام
جناح حاکمیت فعلی پشتیبانی نماید، بسرای
کل امپریالیسم در شرایط فعلی، امکان واقعی

حکومت دیگری را انتلافی دیگر که بتواند تضمین
واقعی برای حل بحران کنونی دهد وجود ندارد. و
به همین جهت بهره‌برداری آن از مزدورانی چون
بختیار و اوایی... بیش از آنکه نشانه‌ی سیاست
واقعی آنان مبنی بر سرنگونی رژیم فعلی باشد،
نوعی تاکتیک ایدئولوژیک - شانناژ سیاسی - و احتمال
استفاده از آن در شرایط بعدی محسوب می‌گردد.
مضامین برای بورژوازی ایران نیز پیش
از آنکه به قهرمانان برون مرزی چون بختیار
و اوایی احتیاج داشته باشد، قهرمانان و یا دو-
های بیشمار خود را از کاخ ریاست جمهوری گرفته
تا "قهرمانان" ارتش اسلامی را در درون کشور با خود
بهمراه دارد. برای بورژوازی ایران نیز قطعی -

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

جمهوری اسلامی هر چه میخواهد بگوید ولی واقعیت تاریخی اینست که فدائیان اسلام، در فاصله ده ساله حیات خود یعنی از زمان تشکیل تا تلاشی (۲۴-۳۴)، در بهترین حالات، دستهای پائین نشسته، نقشی بیش از مزدور نداشته اند.



در این شماره، فدائیان اسلام را موقتاً در بستوی تاریخ، رها می‌کنیم و می‌کوشیم ترور رزم آرا را از یک زاویه دیگر، مورد بررسی قرار دهیم: (۱) مسئله ترور رزم آرا با شناخت دوستان و طرفدارانش در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب تسوده) و دشمنان اجباری یا واقعی او در همان ایام (آمریکا، شاه، بعضی از رهبران جبهه ملی و آیت الله کاشانی) قابل تبیین است و نه مطلقاً "در رابطه با خزعبلاتی که امروزه در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده میشود.

بطوریکه در شماره قبل دیده ایم، مبارزات دکتر مصدق و سایر نمایندگان جبهه ملی به پشتگر می حمایت پر شور و گسترده توده ها از تزلزل کردن صنعت نفت، چنان شدت یافته بود که لایحه قرارداد الحاقی نه توسط نخست وزیر بلکه توسط عده ای از نمایندگان طرفدار سنا انگلیس در مجلس مطرح شد، و بطوریکه قبلاً دیده ایم علی منصور از ترس توده ها حتی جرات آنرا نداشت که بعنوان رئیس دولت بگوید یا این لایحه موافق است یا مخالف. در یک چنین آچمز سیاسی بود که فرمان نخست وزیر "مردم مقتدر ارتش ایران" با توافق انگلیس و آمریکا و شاه (و هر یک با انگیزه های متفاوت) در ۲۹ صا در شد.

بعد از آغاز جنگ کره، در بهار ۱۰۲۹، میریالیم انگلیس و آمریکا، مجبور شدند که تنها دو کشمکش خود بر سر نفت ایران را بطور موقت کنار بگذارند و در کنفرانس لندن، بوبین و آچسن (وزرای خارجه انگلیس و آمریکا)، به یک سلسله توافقها رسیدند که از جمله این توافقها، روی کار آمدن یک "مدمقتدر" در ایران بود. و این "مردم مقتدر" در آن ایام کسی جز سپهبد رزم آرا، مهره شناخته شده و قابل اعتماد امیرالایم انگلیس، نبود. در دوره ای که هر چند ما به یکبار نخست وزیر عوض میشد، او بمدت عمال با قدرت تمام در رأس ستاد ارتش باقی مانده بود و علاوه بر ارتش، شهر با نی و ژاندارمری را عملاً در چنگ خود داشت. رزم آرا از ستاد ارتش مستقیماً به نخست وزیر رفت. ششم تیر، روز بعد از صدور فرمان نخست وزیر و، روزنامه نیویورک تا بمرز نوشت:

"... از هم گسیختگی وضع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حریفه ای و غیر قابل اطمینان، کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف بار نجات دهد... در این نکته شکی نیست که رزم آرا لایق آنست که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه حکومت ایران، حکومت دیکتاتور برقرار کند... (۲)

محمدرضا شاه در آنوقت هنوز مترسکی بیش نبود، کم و بیش به احمد شاه شباهت داشت. و سپهبد رزم آرا

فدائیان اسلام (۸)

علت واقعی ترور رزم آرا: شناخت دوستان و دشمنان او

و- رازی

در شماره های پیشین این سلسله مقالات، به وارونه نویسی ها و مسخ بدیهی ترین وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، به ما برای ترور کسروی و رابطه آن با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، به فرمان برداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از حکومت مصدق، و علل و انگیزه های واقعی اختلاف بعدی آنها، و بد قضیه ترور هژیر، و سبب وارونه زدنهای امروزی در زمینه ابطل انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر نمایندگان مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم. در شماره قبل، درباره رزم آرا، چند نمونه بعنوان مشتاقان زخروا را لایزالات رایج در رژیم جمهوری اسلامی (از جمله بیانات اخوندنیک) فاشیست، آیت الله عظیمی: "اگرما رزم آرا را نمی گشتیم نفتی ملی نمیشد" را نقل کرده ایم. در آنجا بجای پاسخگویی مستقیم به آن خرده فرمایشات ترجیح دادیم باره ای از رویدادها و وقایع مهم تاریخی، و تصویری از مبارزات بیگرو و پر شور توده ها در فاصله بعد از انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و آغاز نخست وزیری دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۰)، در رابطه با ملی شدن صنعت نفت را ارائه دهیم. و در دو شماره قبل از آن (شماره های ۶۷ و ۶۸) نیز خلاصه فشرده ای از وقایع مهم تاریخی و مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده ها بعد از شهریور ۲۰ تا زمان انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و تلاشهای نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده را نقل کرده ایم. مجموعه این فاکت های تاریخی بود که در شماره ۶۹ غرضی نتیجه گیری کردیم: پیروسی که لایزال از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت، نه نهضت ضد استعماری توده ها بطور کلی) با تصویب طرح ممنوعیت اعطای هرگونه امتیاز بدول خارجی، آغاز شد نمیتوانست با یا بدون ترور رزم آرا، (با توجه به عوامل با زدارنده و نیرو دهنده و درنگش دیا لکتیکی به تاریخ)، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. در همانجا گفته ایم وقتی که حزب توده با آن قدرت عظیم خود در آن ایام، نتوانست (در جهت منفی) در مقابل جنبش گسترده و اوج گیرنده و توفنده توده ها مانعی ایجاد کند، دیگر حساب دوتا و نصفی ترور نیست فدائی اسلام (در جهت ایفاء نقش مثبت) کاملاً روشن است. دل تشنگ و دهان گشادویی درود روازه عمله و اکبره های

شوروی، نقل میکنیم: (۴)

۱۹۵۰ (۱۳۲۹ تا ۱۳۲۸) - موافقتنامه با زرگان با شوروی در ۴ نوامبر

۱۹۵۰ (۱۳۲۹ تا ۱۳۲۸) - لغو قرارداد کمپانی آمریکا "اورسین کونسا" -
لنا نس اینکورپوریتد "که مسئول بررسی و تهیه
برنامه هفت ساله ایران بود در اوایل ۱۹۵۱
(دیماه ۱۳۲۹)

۱۹۵۰ (۱۳۲۹ تا ۱۳۲۸) - درخواست ترک مستشاران آمریکایی از ایران
۱۹۵۰ (۱۳۲۹ تا ۱۳۲۸) - اعلام تصمیم ایران مبنی بر عدم پذیرش کمک
های آمریکا از طریق کربدی، سفیر آن کشور در
تهران

۱۹۵۰ (۱۳۲۹ تا ۱۳۲۸) - احضار قوری افسران ایرانی، که در آمریکا
دوره تعلیمات نظامی می‌دیدند به تهران
۱۹۵۰ (۱۳۲۹ تا ۱۳۲۸) - قطع برنامه‌های "مدای آمریکا" (ارادیسو
تهران)

برای امتیازات فوق باید یک امتیاز مهم دیگر
را نیز اضافه کنیم: در جریان جنگ کره، رزم آرا در
خواست آمریکا مبنی بر اعزام سربازان ایرانی
به کره را نپذیرفت و مراتب را تلگرافاً به دبیر
کل سازمان ملل متحد اطلاع داد.

علاوه بر امتیازات "کنکرت" مذکور در فوق رزم آرا
در جریان مذاکرات خود با شوروی یک مقدار وعده
نبرد داده بود. ما این وعده‌ها را نه از قول خود بلکه
از منابع شوروی یعنی از قول روزنامه "کراسنا یا
آرمیا"، ارگان ارتش سرخ، که مقاله‌ای در همان
ایام از اردیو سگونین خواسته شده بود، نقل میکنیم
- اعزام افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی
به شوروی.

- خرید سلاح‌های جدید شوروی بجای سلاح‌های کهنه
آمریکائی.

- اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی
(و یک وعده دیگر را به وعده‌های فوق اضافه کنیم:
رفع اختلافات مرزی بین ایران و شوروی).
ارگان ارتش سرخ، وعده‌های متقابل شوروی به
ایران را ("بخاطر این دوستی و صمیمیت رزم آرا")
شرح می‌زند که می‌کند:

- پرداخت تسامی خسارات زمان جنگ که ارتش
شوروی به ایران وارد کرده بود.

- استرداد دلاهای ایران ((همان طلاهای که پس از
کودتای ۲۸ مرداد به حکومت سرلشکر زاهدی تحویل
شد)).

- استرداد اسرا و سربازان ایرانی که به شوروی
گریخته بودند به مقامات ایرانی.



جزء مکمل سیاست خارجی درم آرا، بطوریکه گفته
شد، سیاست داخلی و سود: درجه داخلی، برای
درهم‌گوبیدن خواستهای صدامتعماری بوده‌ها
امتیازاتی به حزب توده میداد تا از این طریق
یکجبهه قوی ضد مصدق بسازد.

حکومت رزم آرا، روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی را
توقیف و مدیران آن را جمله دکتر قاضی‌زاده را دستگیر
میکرد و ما موران مخفی شهرهای شمالی را به جابجای
آنها بوش میبردند. کاریجائی رسید که دکتر
مصدق به نمایندگان جبهه ملی دستور داد که (با
استفاده از حق مصونیت پارلمانی) این جابجای
را خانه‌های خود اعلام کنند و حتی تهدید کرد که در

سردار سپه (و خواهیم دید چرا شاه بعد از این امر
بوحشت افتاد و به حرکت افرا دو نیروهای بی‌سخت
که با انگیزه‌های متفاوت در صددنا بودی رزم آرا
بودند). رضاشاه ما موریت داشت که قرارداد ۱۹۳۳
را به ایران تحمیل کند. و رزم آرا ما موریت داشت
که کار لایحه قرارداد الحاقی (۱۹۳۳) را ازین بست
خارج کرده و کار آرا را به قیمت بکسر کند. بی‌شده
نبود که دکتر مصدق و جبهه ملی از هما روز اول، حکومت
رزم آرا را یک "شبه کودتا" و تدارک مقدمات دیکتا-
توری جدید قلمداد کردند.

اما اشتباه امیرالایسم انگلیس در این بود
که شرایط جامع و سطح آگاهی توده‌ها در ۱۳۲۹ با
۱۲۹۹ تفاوت‌های اساسی داشت.

رزم آرا با حمایت آمریکا بروی کارآمده بود و لای
از همان آغاز، سیاست دوری از آمریکا و نزدیکی
به شوروی را در پیش گرفت. نخست وزیر جدید (تحت
رهنمود امیرالایسم انگلیس) می‌اندیشید که با
دادن پاره‌ای امتیازهای درجه دوم به شوروی،
امیرالایسم نوپای آمریکا که "سهم" خود را از نفت
جنوب طلب میکرد، از میدان مبارزه نفتی ایران کنار
خواهد رد. در زمینه داخلی نیز تصمیم داشت با تقویت
حزب توده، جبهه ملی را متلاشی کند. امیرالایسم
انگلیس و رزم آرا، در مورد اخیرالذکر، مرتکب
دو اشتباه عمده در محاسبه شدند:

۱- رهبران جبهه ملی را از یک قماش تصور کردند
یعنی دکتر مصدق و برخی از باران صدیق و غیره
وابسته و را با دکتر بقاشی‌ها، حائری زاده‌ها، مکشی‌ها
عوضی گرفتند.

۲- احصایات عمیقاً "ضد امیرالایستی توده‌ها و
کشش فوق‌العاده شعاری" ملی کردن نفت در سراسر
کشور، حتی در میان هواداران صادق حزب توده
را دست کم گرفتند.

سیاست خارجی دولت رزم آرا، از یکطرفه از
تضاد دیربای امیرالایسم‌های انگلیس و آمریکا
بر سر تقسیم منافع نفتی جنوب ایران
و از طرف دیگر، از همخوانی سیاست انگلیس و شوروی
از شهریور ۲۰ به بعد در ایران، نشئت میگرفت
(در مورد اخیرالذکر در شماره‌های قبلی سخن گفته
ایم).

نخست وزیر جدید با اولین سفیر خارجی که
ملاقات کرد، سادجیکف، سفیر شوروی بود. و این
امر موردسو، ظن شدیداً آمریکا قرار گرفت. و اولین
تخم بدبینی کاشته شد. این ملاقات و ملاقات‌های
مکرر بعدی با سفیر شوروی غالباً "محرمانه و بدون
حضور شخص ثالث انجام میگرفت زیرا که رزم آرا
بخاطر تسلط بزبان روسی، به مترجم نیاز نداشت.
رزم آرا، در نزدیکی به شوروی همان سیاست روپا
بیر، قوام السلطنه را دنبال میکرد. با این
تفاوت که قوام السلطنه با وعده سرخرمن توانسته
بود که سر "رفیق استالین" کلاه بگذارد و جنبش
دموکراتیک آذربایجان و کردستان را متلاشی کند
ولی رزم آرا برای درهم گوبیدن نهضت نفت، دیگر
نمی‌توانست به وعده‌های توخالی اکتفا کند. از این
نظر، بر سر اعطای امتیازات "کنکرت" با سفیر
شوروی در تهران بطور جدی به مذاکره نشست و این
مذاکرات در محیطی بسیار دوستانه ادامه یافت.
برای اینکه فستند تر سخن گفته باشیم، اهم این
امتیازات "کنکرت" را از قول یوانف مورخ روسی

ولی همین‌که یک مرتبه مشارالیه دیده شد نمی توانیم جلوگیری از انتشار خبر را بنمائیم" (۹).

اما "افراد حزب" یعنی اعضاء پرشور و صادق وفدا - کاری که بخاطر تحقق آرمانی بزرگ به حزب تسوده پیوسته بودند در آن ایام نمیتوانستند حتی بذهن خود راه دهند که بدام جانواران مخوفی بنام رهبران حزب گرفتار آمده و بقول دکتر فاطمی، با زیچه "جناح انقلابی شرکت نفت" (۱۰) شده اند و خیال میکردند هر شعار خائنه ای که در روزنامه های حزب بنیاد دوحی منزل است و بقول همان دکتر فاطمی، گویا "کارل مارکس یا لنین" تعالیم عالیه خود را در صفحات بسوی آینده نشر میدهند، در صفحاتی که تهیه کاغذ و هزینه چاپ آنرا شرکت نفت انگلیسی به منظور استغفار رسوسا لیسیم در ایران، خیرخواها متقبل میشد و احسان طبری (همین احسان طبری "مروزی) مبلغ پرداختی از طرف شرکت نفت انگلیس برای مطبوعه سری در ایادان را بدلیل با لافتن تیراژ روزنامه رزم "نا کافی میدانست. چه کسی میتواند این کلمات را بخواند و بخود دل نرزد و بغض گلویش را انفشار دهد.



تردیدی نیست که در ترور رزم آرا، امپریا - لیسیم انگلستان کمترین نقشی نداشت، چرا که رزم آرا بهترین و مطمئن ترین مهره آن بود. ترور رزم آرا امپریا لیسیم انگلستان را سراسیمه کرد، چرا که آخرین تیر ترکش خود را از دست داده بود و دیولندن گفت: "در انگلستان، آگاهان به امور ایران، این فاجعه را با انزجار و نگرانی تلقی کردند."

ترور رزم آرا شوروی را بشدت خشمگین کرد، رادیو مسکو با نقل مقاله ارکان ارتش سرخ (که در صفحات قبل ستوری از آنرا به مناسبت دیگر آورده ایم) خشم و نا را حتی خود را بیان داشت:

"رزم آرا افسر با کفایتی بود... رزم آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری در ایران برقرار سازد... امپریا لیستهای آمریکا شی مانع از این نقشه ها ((نزد - یکی رزم آرا به شوروی)) میشدند و او را تهدید میکردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت آمریکا نه تنها هیچگونه کمکی بوی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت... بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان "وال استریت" میباشد، رزم آرا را از بین نمی برند هیچگاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمیرسد."

ایوانف، موزخ رسمی شوروی، پس از ذکر اقدامات مثبت رزم آرا در جهت نزدیکی با شوروی، می نویسد: "اعمال چنین سیاستی از جانب رزم آرا در راه اجرای نقشه های آمریکا شیها در ایران موانع جدی بوجود آورد. این امر باعث شد که امپریا لیستها به روشی که معمولاً بر"

صورت ادا مداخلت ناق، خود او و سایر پیرنما یندگان جبهه ملی در خیابانها به فروش روزنامه های طرفدار جبهه ملی خواهند پرداخت. رزم آرا، در مقابل این سرکوبها نسبت به روزنامه های جبهه ملی، به نشریات حزب تسوده هر چه بیشتر میداد. روزنامه های نظیر مصلحت، نیسان، پیک صلح، بسوی آینده بر ا حتی و بدون گرفتاری انتشار می یافت (۵). با آنکه حزب تسوده رسماً "غیرقانونی بود" (۶)، در میدان بها رستان میتینگ بر پا میداشت و سازمان های علنی آن نظیر سازمان هواداران صلح آزادانه فعالیت میکردند.

در ۲۵ آذرماه ۲۹، ده تن از رهبران حزب تسوده از زندان فرار کردند. این آنچنان اعجاب انگیز نبود که ستاریوی استادانه ساخته و پرداخته و اعلام شده در همان ایام توسط حزب تسوده، در مورد چگونگی این فرار، نمیتوانست همگان را قانع کند و حتی برای اعضاء و هواداران حزب ستوالیسر - انگیز نباشد. بویژه اینکه نقشه فرار "پیشتر از آن" توده ای "مدتی قبل از انجام آن، توسط دکتر حسین فاطمی در باختر امروز افشاء شده بود. (۷) آنچه در مجلس توسط نمایندگان اقلیت و در روزنامه های طرفدار جبهه ملی در زمینه چگونگی این فرار و دست داشتن رزم آرا در آن عنوان شد بصورت "تهمت" و "دشنام" و در بدترین حالت بصورت "حدس" و "احتمال باقی مانده تا اینکه عمار بعد، در گونی های سدان، مدارک جرم بیرون آمد:

"در مصاحبه مطبوعه ای (۲۹/۴/۳۰) از طرف دولت، او را قواستاد در مدارکی در اختیار مخبرین گذاشته شد که عموماً "نامه های مبادله شده بین روسای انگلیسی شرکت سابق نفت بود. یکی از این نامه ها همان طور که اشاره شد حکایت از فرار رهبران حزب تسوده توسط شرکت نفت انگلیس و با کمک مرحوم رزم آرا داشت و با بدیاطلاع پرسد که رهبران حزب تسوده در زندانهای شهرها، دور دست (پراکنده) بودند و هر چه درخواست میکردند که زندانها را بجائی بیتر انتقال دهند، موافقت نمیشد تا اینکه ناگهان همه آنها را در زندان قصر گردآورند و فراری دادند (۸).

در نامه ای که بخشی از آنرا قبلاً نقل کرده ایم، می بینیم که شرکت نفت انگلیس (به کمک رزم آرا) به تنه رهبران حزب تسوده را فراری میداد بلکه برای آنها مخفیگاه هم فراهم میکرد:

"یزدی به منزله بدروخانی این حزب پس از مرگ سلیمان میرزای اسکندری مشهور است. او یکی از رهبران جمع تسوده ای میباشد که به توصیه ما از طرف رزم آرا آزاد شدند. مشارالیه اکنون در محلی بنا شهر - یار نزدیک تهران، مخفی میباشد. او با یکی از ماشینهای وابسته شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران مدیطوریکه کسی سوءظن در پیوند او در تهران نبیند در آنجا قرار است که ما به ملاقات او برویم زیرا که احتمال قوی میرود که افراد حزب او را ببینند. افراد حزب او عقیده دارند که ما میرده یا در روسیه یا در فرانسه هست

توضیحات

(۱) - در این بخش از مقاله نیز از اسناد مندرج در کتابهای اشاره شده در توضیح (۲) رها شد شماره ۶۹ استغفا داده کردیم که بدلیل ذکر شده در همانجا جز در موارد ضروری رها را از ارجاع خواسته به آن کتابها خودداری خواهیم کرد. در موارد دیگر منبع مورد استغفا در این متن مقاله یا در توضیحات متذکر میشویم.

(۲) با خیر امروز شماره ۲۷۹ مورخ ۱۸ اردیبهشت ۲۹ - به نقل از کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" ص ۴۹۸.

در مورد خشنودی روزنامه ها و محافل آمریکایی از سرکار آملین دولت رزم آرا، مراجعه شود به اسناد مندرج در صفحات ۵۰۳-۴۹۷ همین کتاب.

(۳) انگلستان از شهریور ۲۵ به بعد، هیچگاه حتی در بدترین موقعیت ها یعنی از اوایل ۳۰ تا بهستان ۳۲، تسلیم این تقسیم منافع نشد زیرا که همواره امید داشت آب رفته را بجوی بازگرداند. ولی موقعی که مبارزه ضد امپریالیستی توده ها چنان اوج گرفت که خطرنا بودی کلی منافع نفتی جنوب ایران را برای هر دو کشور امپریالیستی بوجود آورد، انگلستان دست از مقامت برداشت تضاد غارتگران و دزدان بین المللی، در کودتای آمریکا شد. انگلیسی ۲۸ مرداد، بوجدت گراشید. (۴) مراجعه شود به "تاریخ نوین ایران" م. س. - ایوانف، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶، ص ۱۵۲.

(۵) چند ماه بعد، در زمان حکومت دکتر مصدق، در اسنادی که از "خانه سدان" بدست آمد معلوم شد که کاغذ و هزینه چاپ باره ای از روزنامه های حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس تامین میشد. در یکی از این اسناد، استاکیل از ایران طینا مه محرنا مدای تاریخ اگوست ۱۹۵۰ (مرداد ۱۳۲۹) برای ماریس اسکور، عضو هیات مدیره شرکت در لندن (پس از شرح کمبود کاغذ در ایران) چنین مینویسد:

"... کاغذ را لطفاً از سوئد یا آلمان خریداری کنید و بپوشانید تا یک کالستیان، بطوریکه قبلاً تذکر داده شد، ارسال فرمائید. فعلاً پنج تن کاغذ بین جراید طلوع، صدای مردم، صدای وطن، صبا، مصلحت (روزنامه حزب توده) بخش شده. نتایج جراید چپ رو که بوسیله

دوستان ما منتشر میشود، به مراتب بهتر است. البته نمیتوانم از راهنمایی های شخصی جناب عالی در این باره تشکر کنم."

در نامه دیگری همان شخص از ایران به همان فرد در لندن مینویسد:

"مطالب شما را در موضوع روزنامه مردم و رزم در ملاقاتی که با E.T. (احسان طبری) و یزدی صورت گرفته مورد مذاکره قرار دادم. شما البته ط را می شناسید. مشارالیه یکی از نویسندگان میرز حزب توده است. ... ط

اظهار داشت این مبلغی که برای مطبعه سری

در آبان داده میشود کفایت نمینماید زیرا

که تیراژ روزنامه (ارگان سازمان جوانان

حزب توده) در از دنیا است. ... (تاریخ

مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران)

رسیدن به هدفهای خود از آن استفاده میشد یعنی ترور متوسل شدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۵۰ ((۱۹۵۱)) آنها رزم آرا را در یکی از مراسم مذهبی ترور کردند. (۱۱)

برای اینکه خشم و ناراحتی شدید شوروی از ترور رزم آرا بیشتر نمایان گردد باید اضافه کنیم که روزنامه ها و ادبای ازگشته شدن رزم آرا، در سر مقاله ای به تجلیل از رزم آرا پرداخت، و این اولین بار بود که پراودا، سرمقاله خود را به قتل یک نخست وزیر خارجی اختصاص میداد. چنین امری نه قبل و نه بعد از آن (حتی در مورد ترور کندی هرگز دیده نشد). (۱۲)

و با آنچه گذشت، نگفته پیدا است که حزب توده و یانده مخفی تروریستی کا میبخش - کیا نوری نیز مطلقاً در این ترور نقش نداشته و نمیتوانست داشته باشد.

خلاصه اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که از طرف جبهه دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلیستان، شوروی و حزب توده) کمترین خطری او را تهدید کرده باشد.



در مقاله بعدی، با معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا یعنی امپریالیسم آمریکا، محمدرضا شاه، بخشی از رهبران جبهه ملی (نظیر بقاشی ها و حاشی زاده ها) و آیت الله کاشانی خواهیم دید که هر یک از آنها چه منافعی از نابودی

رزم آرا داشته اند. خواهیم دید چه افرادی نیروهای (و بجهت دلیل) ازگشته شدن رزم آرا را جباراً "خوشحال" شدند. در آنجا به الکی خوشهای آنروزی و آنروزی موقتاً "زیاد توجه" خواهیم کرد. و این حرف بان معنا نیست که به آنها بی توجه باشیم. "از هر چه بگذری سخن دوست خوش تر است" چرا که یک لحظه فرا موش نمیکشیم که بحث ما در این سلسله مقالات درباره فدائیان اسلام است، یک لحظه فرا موش نمیکشیم که در دوران با سعادت جمهوری اسلامی و در سایه پر خیر و برکت ولایت فقیه زندگیمیکشیم (۱۳) و یک لحظه فرا موش نمیکشیم که ترور رزم آرا،

بزرگترین "سند افتخار فدائیان اسلام و یکی از عالی ترین مانده ها برای نشخوار دستگاه های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی است.

(محمد مهدی عیدخدا ش، ضارب دکتر حسین قاطمی میگوید:

"استعمار انگلیس در آنروز ((بعد از ترور رزم آرا)) آگاه شد که در ایران مبارزه مسلحانه با نه بشو خلقی ها بلکه به شیوه "وقا تلوا اثمه الکفر" جریان پیدا کرده است و تدابیر دارد" (۱۴).

بنابراین، در مقاله آینده، ضمن معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا و بررسی انگیزه های دشمنی آنها، همچنین خواهیم دید که سرخ مبارزه مسلحانه قاتلین "اثمه الکفر" (در آن مقطع) از کجا کشیده میشد و از کجا مین آخور تغذیه میگردد.

ادامه دارد

نظر در قرار داد ۱۹۳۳ نبود (برای اطلاع بیشتر در زمینه شعار "تجدید نظر در قرار داد"، مراجعه کنید به نقل قولهای بسیار جالبی از روزنامه نیسان، ارگان علمی حزب توده، در صفحات ۸۸-۹۰ کتاب "گزارش ما مصدق و حزب توده").

(۱۱) بار سخیوینا بران ص ۱۵۲

(۱۲) نفث و قدرت در ایران (معرایه) ۱۴۱۰

(۱۳) جهت الاسلام لو اساسی، مدیر روزنامه "منصور سرادری"، ارگان فدائیان اسلام، وفاداران به شهید نواب صفوی - یکی از دارو دسته های گمنامی فدائیان اسلام (دارو دسته ای که از دارو دسته های دیگر فدائیان اسلام در حال حاضر به رهبران جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن نزدیکتر است دارو دسته ای که اخیراً توانست رقیب قدیمی خود یعنی دارو دسته "نیر دملت" را عقب براند) طی مصاحبه ای با ارگان سیاه یا سداران انقلاب اسلامی گفت:

فدائیان اسلام "لیکن موفق در زمان خودشان

نشدند بلکه با به یک نهضتی اینها شدند.

هدفشان امروز پیدا شده بعداً الله

(مجله نیما انقلاب شماره ۲۴ مورخ ۲۷ اردیبهشت ۵۹)

(۱۴) (مجله نیما انقلاب شماره ۱۳ مورخ ۲۵ اردیبهشت ۵۹)

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی

خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما

دارد.

کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید

به ما برسانید

رفقا!

در تکمیل

و پیش رهنائی

بگوشید!

دکتر مصدق - نفث چرا و چگونه ملی شد؟ جلد

اول، احمد جلیل اله مقدم، صفحات ۹۵-۹۴.

ناکیده ها از ماست).

(۶) بطوریکه در شماره های قبلی گفته ایم، حزب توده پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیر قانونی اعلام شده بود. رژیم آریایی از نخست وزیر ایران حزب توده وعده قانونی شدن حزب را داده بود.

(۷) مراجعه شود به مقاله: بعد از فرار "بیشتر از آن" توده ای چرا "دولت بیدار" رژیم آریایی استعفا نداد؟

با اخترا امروز شماره ۴۰۸ مورخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۹ (به نقل از "مجموعه" (منتخب) مقالات دکتر حسین فاطمی

شهید نهضت ملی ایران دریا خترا مسرور" از انتشارات مشترک "شرا مل" و انتشارات مدرن

دبیر شماره ۵۷، ۲۹-۳۵.

در اینجا لازم است بیک نکته مهم را تذکر دهیم: ما می

تنام احترام می گذاریم برای خاطره حسین فاطمی در ۲۵ تیر

۲۸ مرداد دوروهای بعد از آن قائلیم، ولی میتوان

یک واقعیت تاریخی را نیز برای اینکه، در تکیه

به خیانت رهبری حزب توده، مرزهای دویبینش

ما را گسیستی و بورژواشی مخدوش نگردد و القاء

شبهه نشود، گفته ایم لازم است مجدداً تأکید کنیم

که از تکیه به خیانت های رهبری حزب توده، هدفی

ابداً چشم پوشی یا چیز جلوه دادن اشتباهات سرد

رهبری جنبه ملی (و حتی خوشنام ترین آنها نظیر

مصدق و فاطمی) نیست. فی المثل اگر در اینجا

به مقاله مذکور، در فوق دکتر فاطمی دریا خترا

امروز استناد می کنیم، منظور ابداً تأکید گشته

سیاسی و حتی مواضع او در همین مقاله نیست، چرا

مثلاً دکتر فاطمی در همین مقاله، کشورهاشی نظیر

آلمان و آمریکا (بطور کلی کشورهای سرمایه داری

و دموکراسی های بورژواشی را بعنوان نمونه ارات

میدهد و با در مقاله ای در پیچ و زقیل از آن یعنی در

۲۱ اردیبهشت ۲۹، ضمن ابراز شادمانی شدید از "نجات

آذربایجان" از "تدبیر و قوت فکری مزدوری نظیر

قوام السلطنه برای درهم شکستن "قیام خائنانه"

آذربایجان با تحسین یا تمجید.

(۸) همانجا ص ۹۵

(۱۰) امروز با توجه به اسنادی که در دست است و با

توجه به روشی شدن ما هیت کثیف رهبری حزب توده

برای نسلی که شلاق کودتای ۲۸ مرداد دیکیا برای

همیشه او را بیدار کرد و بجای اعتقاد مطلق خوش -

با ورا شد و اطاعت کور کورانها از رهبری به تفکر -

عادت داد. اطلاق "جناح انقلابی شرکت نفث" به

رهبری حزب توده، ابداً جنبه توعین یا شهامت

ندارد بلکه بیان یک واقعیت دردناک است.

واقیبتی که هر قدر انسان نخواهد یا ور کند،

مجبور است که با ور کند. وقتی "حزب طراز نوین

ضبطه کارگر" در مقابل شعار "ملی کردن صنعت نفث

در سراسر کشور"، شعار تجدید نظر در قرار داد ۱۹۳۳

را می گذارد، چه عنوان رساتر دیگری می تواند

زبینه اش باشد؟ در اینجا بی آنکه (با توجه به عمق

فاجعه) ذره ای قصد مزاح داشته باشیم یا بدگویم

که فی الم السلطنه، وزیر، ساعد، منصور، رژیم آریایی

مسرگس نیز الزاماً و عملاً "جز" جناح انقلابی

شرکت نفث" بودند، چرا که لایحه الحاقی قرار داد

کس - گلشائیان، که نخست وزیر انقلابی و شرکت

نفث انگلیس مجبور به نهی و دفاع از آن شد و آن

همه برای تصویبش تلاش کردند، چهری جز "تجدید



بخشهایی

از اعلامیه‌های منتشر شده

رفقای سازمان در شیراز اعلامیه‌ای تحت عنوان "دعای حزب جمهوری اسلامی و گسترش مبارزات توده‌ها"، منتشر کرده اند که بخشهایی از آن در زیر درج میشود:

"۱۴۴ اسفند بهانه‌ای بود تا بار دیگر دوجناح هیئت حاکمه یعنی حزب جمهوری اسلامی و "لیبرالها" برای کسب قدرت هرچه بیشتر بجان یکدیگر بیافتند. این جریان‌ها و نمایش قدرت در نظر اول برای هرنظری با آوردن دعاهای جناح‌های مختلف هیئت حاکمه در اوایل سلطنت شاه خائن میباید. آنها نوقتی نتوانستند بخواسته‌های توده‌ها پاسخ داده، و از طرفی آگاهی‌توده‌ها نیز افزایش یافته بود. دیدیم که چگونه بجان یکدیگر افتاد و هر یک در "انتقاد" به جناپنهاشی که هر دو در آن شریک بودند، چگونه گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربودند. ... امروز، پس از گذشت دو سال و در هنگامی که توده‌ها کم‌کم به ما هیئت ارتجاعی و ضد مردمی این سردمداران پی برده و پرده‌ها از روی چشم بندیهایی "ضد امپریالیستی" و آزادخواهی "اینان یکی پس از دیگری کنار می‌رود، هر جناح گناه را به گردن جناح دیگر می‌اندازد و در جستجوی چشم‌بندی تازه‌ایست تا چند صبا حی بیشتر قدرت را حفظ کرده و بدوش توده‌ها بیشتر سوار گردد. ... دیروز که همین "لیبرالهای" بنی‌صدری در زمان نخست‌وزیری با زرگان مبارزات برحق توده‌ها را سرکوب و ما هیئت واقعی خویش را نشان دادند. امروز نیز می‌بینیم که مکتبسون مرتجع در حالیکه برقوای سه‌گانه سوارند، چگونه روشهای فاشیستی و بی‌کفایتی خود را عیان میکنند در واقع هر دو جناح سرکوب‌گر و مرتجع‌اند. هر دو جناح در برابر گرانی، فقر و بیکاری توده‌های زحمتکش هیچ راه‌حلی را نمی‌توانند ارائه دهند و با تمام اختلافات در برابر مبارزات برحق کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار جامعه، هر دو جناح چماق سرکوبشان یکی است. بگذار تا هر دو جناح با این ترتیب بر بیکفایتی و ما هیئت ارتجاعی خود سرپوش بگذارند. ... نیست که توده‌ها، کارگران و زحمتکشان دریا بنند که هر رژیم سرمایه‌داری چه سلطنتی و چه مکتبی و چه لیبرالی محکوم به شکست است و جز سرکوب باسخی برای خواسته‌های برحق زحمتکشان جامعه ندارند. دیر نیست زمانیکه کارگران و زحمتکشان و آزادخواهان دریا بنند که تنها در یک نظام سوسیالیستی است که آزادی واقعی شکوفا شده و به نیا زمینیهایی برحق اجتماعی پاسخ داده خواهد شد.

رفقای سازمان در شیراز، در اعلامیه دیگری که با عنوان "در آستانه سومین بهار" منتشر کرده اند از جمله آورده اند:

سال ۵۹ را پشت سر گذاشتیم، سالی که حاکمان سرمایه‌داری اسلامی سرپر قدرت خود را با خون کارگران و زحمتکشان جامعه استوار گردانیدند. سالی که رجا لگان جمهوری اسلامی با رقص ویا بکوبی به بستن دامن‌ها پرداخته و با شقاوتی که فقط از عهده خودشان بر می‌آید دانشجویان را به خاک و خون کشیدند. سال ۵۹ را گذرانیدیم و شاهد از بین رفتن تمام آزادیهای فردی و اجتماعی بودیم و دیدیم که چگونه دستاوردهای انقلاب سیاسی بهمن ماه یکی پس از دیگری بوسیله چکمه‌پوشان اسلامی با یمال گردید. ... سال حملات وحشیانه رژیم اسلامی به کردستان و بمب‌بارانهای وحشیانه بوسیله ارتش "تطهیر شده" آریا مهری و سرکوبی خلق زحمتکش کرد و از بین بردن حق مسلم خودمختاری برای آنان سال وعده و وعیدهای پوچ برای زحمتکشان و سال امیدواری برای سرمایه‌داران، سال از بین بردن شوراها و کارگری و ساختن انجمن‌های اسلامی سرمایه‌داری. سال لغو سود ویژه کارگری و تحکیم سود بیشتر برای سرمایه و سرمایه‌داری. سال رنج و مشقت برای کار و سال منافع بیشتر برای سرمایه سال تعقیب و شکنجه و سالی که هر صدای آزادیخواهی را در نطفه خفه کرده و با اختناق و سانسور خواستند که دوباره ایران را به جزیره‌های تاراج و آوارش دوران شاه بدل کنند و برای اینکار زندانها را از مهابه زمین پر ساختند و این باز شکنجه آریا مهری به شکنجه اسلامی تغییر شکل داد. سال دعای برای کسب قدرت بیشتر بین دوجناح، دوجناحی که دعاهایشان نه در جهت منافع زحمتکشان که برای تثبیت خود و اعمال قدرت هر چه بیشتر و تحکیم منافعتشان است. ...

سال "آزادخواهی لیبرالها" و در صدر آنها بنی‌صدر، ولی دیدیم که چگونه همین با اصطلاح آزادخواهان در خط مقدم بر علیه تمام اعتراضات و اعتصابات و مبارزات برحق کارگران و زحمتکشان و دانشجویان یورش برده و دیدیم که چگونه بنام مردم بر علیه مردم تاختند. سال جنگ ارتجاعی دو کشور سرمایه‌داری، جنگی که تمام "در خدمت انحمارات نفتی و نظامی است. جنگی که حاصلش برای سرمایه‌داران هر چه بیشتر غنی شدن و برای زحمتکشان فقر و فلاکت و آوارگی بیشتر، جنگی که به تثبیت سرمایه‌داری در ایران و عراق انجامید. ...

دو سال رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی را تجربه کردیم و دیدیم که ما هیئت سرمایه‌داری چه اسلامی و چه شاهنشاهی هیچ فرقی با هم نداشته و هر دو ما هیئت "ضد منافع کارگران و زحمتکشان و خواسته‌های برحق مردمان جامعه هستند. دیر نیست روزی که زحمتکشان جامعه دریا بنند که برای تحقق خواسته‌های برحقشان با یکدیگر رز کرده و با شکل و آگاهی تدارک انقلابی دگر ببینند.

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

گداپروزی بزرگ و دروغگویی رجایی

پادوی ارتجاع، محمدعلی رجایی در پیام نوروزی "اشیاء اظهار امیدواری کرد که سال آینده سال... رسیدن به حکومت مستضعفان باشد". و برای تحقق این امر راه کم خرج "پرداخت ماهانه ۳۰۰۰ ریال به هر روستایی عزیزی" که "به سن ۶۰ سالگی رسیده باشند" را پیشنهاد کرد. رجایی تصور میکند که خون یک روستایی بنوا - به نهادت بوسهرهای دولتی - به او اظهار علاقه کرده و زیر گلویش را نوازش داده، دیگر هیچکس نخواهد پرسید که آخر در "این شرایط حساس" با قیمت‌های سر به فلک کشیده، ماهی ۳۰۰ تومان چه دردی را از کسی دوا خواهد کرد! این رجایی و اربابانش هم بالاخره به بهبودکشی این حقه‌های ولایت قمی بی خواهند پرداخت. آنوقت وقتی خواهد بود که مانند خلعان، شاه "صدای انقلاب‌نوده‌های زحمتکشان را شنیده باشند، اما قدری دیر."

رجایی در مورد تاسین اعتبار بسیاری این پروژه "گداپروزی بزرگ" در "پیشام" کذابی اش میگوید که دولت این ۳۰۰ تومانها را از "مبلغ دریافتی بهای بنزین" که در شش ماه اخیر شروع کرده خواهد پرداخت. از همین یک جمله رجایی میتوان به نکات زیر پی برد:

الف - وسعت و عمق نادانی رجایی:

۱) مقصود رجایی از "مبلغ دریافتی بهای بنزین" نه کل بهای بنزین، بلکه ۲۰ ریالی است که دولت به قیمت بنزین اضافه کرده است!

حیره روزانه‌ی هر اتومبیل شخصی $20 = 20 \div 1$ لیتر

تعداد اتومبیل‌های شخصی در سطح کشور $20 \div 3/5 = 3/5$ میلیون

درآمد دولت:

آذر	۱۳۵۹	۲۱۰۰	میلیون ریال =	ریال اضافه‌بهای بنزین $20 \times$	لیتر در ماه $3/5 \times 20$	۳/۵ میلیون اتومبیل
دی	۱۳۵۹	۲۱۰۰	" = "	" " " $20 \times$	" " " $3/5 \times 20$	"
بهمن	۱۳۵۹	۲۱۵۰	" = "	" " " $20 \times$	" " " $3/5 \times 20$	"
اسفند	۱۳۵۹	۲۲۰۰	" = "	" " " $20 \times$	" " " $3/5 \times 20$	"

۱۱۵۵۰ میلیون ریال

۲ - درآمد دولت در ماه‌های آینده:

۴۲۰۰ میلیون ریال در ماه $20 \times 3/5 \times 20 =$ میلیون اتومبیل

بقیه در صفحه ۲۳

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران

تناقض گویی های رزمندگان در مورد خرده بورژوازی

حاکمیت شاه و تمام مظاهر آن که میان حرکت
آی در جهت منافع سرمایه و خلاف منافع بوده -
ها بود مبارزه می نمود و از این رو هم -
پرولتاریا بحساب می آمد " (ص ۴۳، ص ۴)
یعنی خرده بورژوازی در مبارزه علیه رژیم
شاه - بزعم رزمندگان ، علیه منافع سرمایه و
در انطباق با مصالح پرولتاریا مبارزه می -

کرد . (و در واقع مبارزه ای سوسیالیستی
انجام می داد !) . باین ترتیب دومین
سؤال می رسیم : آیا در قبل از بهمن ماه ۵۷
نوده ها و منجمله پرولتاریا برای انهدام
سیستم سرمایه داری (و استبداد) و " استقرار
جمهوری دموکراتیک خلق " مبارزه می کردند که
خرده بورژوازی هم بابت گرفتن رهبری ایشان
در همین جهت مبارزه کرد ؟ و باین رزمندگان
تأثیر بسیاری دیگر از نیروهای کمونیست
بوده اند که خواست های دهی خود را باین
واقعیت تحمیل کرده اند و مبارزه ای را که
عملا و در واقعیت نه برای انهدام سرمایه -

داری بلکه برای سرنگونی رژیم شاه و استقرار
جمهوری اسلامی انجام می شد ، مبارزه برای
جمهوری دموکراتیک خلق خوانده و به تبع آن
خرده بورژوازی سنتی را - که رهبری
سیاسی اش سال های متعددی است برای " حکومت
اسلامی " و در جهت مشروعه طلبی علیه سلطنت
مستوظفه مبارزه می کرده است - جزو صف مبارزه -
پس راه جمهوری دموکراتیک خلق بحساب می -
آورند ؟! آیا در آن زمان پرولتاریا " مصالح

خود را می ساخت و یا واقعیت این بود که بدون
تاسیسی این مصالح و یا توهمی گسترده " در
انطباق با مصالح " خرده بورژوازی سنتی
مبارزه کرد ؟! آیا این خرده بورژوازی بود که

با پرولتاریا " همراهی " کرد و با بالعکس ،
این پرولتاریا بود که به همراهی با خرده -

بورژوازی پرداخت ؟! آیا بفرغ اگر پرولتاریا
در حال مبارزه علیه رژیم شاه می توانست
رهبری طبقاتی خود را بوجود آورد و عملا راه

ما قبلا نظرم آن را در رابطه با خرده
بورژوازی بطور کلی ارائه داده ایم (مثلا
در رهائی ۳۷ و ۳۸) و گفته ایم که آن را از
لحاظ ماهوی ارتجاعی می دانیم و در عین حال
توضیح داده ایم که میبکشد در مفاد مذهب
و عملکرد برهم تطابق نداشته باشند و مبارزه
خرده بورژوازی در عمل بتواند حالتی سرکشی
بخود بکشد . و چنین موردی را اساسا زمانی

می دانیم که خرده بورژوازی به پیروی از منی
انقلابی پرولتاریای سوسیالیست بپردازد . اینک

باید دید که آیا در رابطه با خرده بورژوازی
سنتی که رهبری سیاسی اش را روحانیت ارتجاعی
برعهده دارد این موضوع صدق می کند و
بیمارت بهتر در قبل از بهمن ماه ۵۷ صدق می -
کرده است یا نه . رزمندگان پاسخ مثبت داده
و علاوه بر آن معتقد است که این خرده بورژوا -
زی در قبل از بهمن ماه جزو " صف خلق " ،
انقلابی و ضد امپریالیست بوده (رجوع کنید
به نقل قول های بخش قبل) و مبارزه برای
" جمهوری دموکراتیک خلق " منافع آن را بر
تمامین می کرده است . نخستین سؤالی که پیش
می آید اینست که چرا و چگونه نیرویی که -
بکمان رزمندگان قبلا انقلابی و ضد امپریا -
لیست بوده ، به نیرویی ضد انقلابی تبدیل شده
است ، آنهم با توجه باینکه در بهمن ماه -
بکمان رزمندگان یک " قیام " صورت گرفته و
انقلابی در کار نبوده و هنوز هم هدف از مبارزه
رزم " استقرار جمهوری دموکراتیک خلق " -
است ؟ اگر کما به این سؤال ببیندیشیم و
بموازات آن گذشته ی مبارزاتی و غیرمبارزاتی
این خرده بورژوازی را از یکسو ، و روندها
و اهداف واقعی مبارزات بوده ای ضد سلطنتی

از سوی دیگر را نیز در نظر آوریم ، متوجه
می شویم که با سؤالی را مطرح ساخته ایم که
بر پیش فرض های غلطی بنا شده که رزمندگان از خود
انداع کرده است : ۱ - مبارزه ای که در قبل
از بهمن ۵۷ انجام می شد برای استقرار جمهو -
ری دموکراتیک خلق و انهدام سیستم سرمایه -
داری (و استبداد) بوده است . ۲ - خرده
بورژوازی سنتی بر رهبری خمینی " تا مدتی قبل
از قیام در انطباق با مصالح پرولتاریا با

خود مبارزه ی پرولتاریا بود که علیرغم قرار داشتن در زیر رهبری خرده بورژوازی، زمینه تجربه اندوختن و به عرصه سیاست وارد شدن و درحال مبارزه زمینی از دست دادن توهّمات خود راته فقط نسبت به خرده بورژوازی و روحانیت بلکه در قبال مبارزه ی "ضد امپریالیستی" خرده بورژوایی فراهم میآورد؟ اگر خرده بورژوازی حاکم قبلاز قیام ضد امپریالیست بود، پس و قبل تر از آن در سال های چهل و پنجاه و قبل تر از آن در زمان مصدق و غیره نیز ضد امپریالیست بوده است؛ آری مشروعه طلبی نیز "ضد امپریالیست" است، اما نه ضد امپریالیسم از موضع مرفقی، یعنی برای فراتر رفتن از امپریالیسم و رسیدن به سوسیالیسم. "روند حرکت اجتماعی" خرده-

بورژوازی مرتجع ایران که رهبری اش را خمینی ها بدست دارند، روندی مربوط به امروز و دیروز نمی تواند باشد. اگر این روند قبل از بهمن ماه ضد امپریالیستی (بمعنای انقلابی) بوده، پس بعد از بهمن ماه نیز نمی تواند به ضد خود تبدیل شود، زیرا روند حرکت اجتماعی را نمی توان با یک قیام، و یا حتی یک انقلاب سیاسی، تغییر ماهیت داد. پس "تحریدی" که رزمندگان بعمل آورده، تحریدی بسیار غیر علمی و بیجا بوده است. مساله اینست: روحانیت که امروز منافع خرده بورژوازی سنتی را از لحاظ طبقاتی، بخش مهمی از منافع دولت سرمایه را از لحاظ ضروریات کنونی آن نمایندگی می کند، در طبعی دوران مبارزات خویش در حاشیه سرمایه داری ایران همواره و همواره از موضعی کاملاً ارتجاعی علیه رژیم شاه عمل و با مبارزه کرده و هر جا این مبارزه جنبه های مرفقی خود گرفته، نه بواسطه ی مرفقی بودن وی، بلکه در درجه ی اول بواسطه وارد میدان شدن توده های عظیم (که با ورود خود حداقل هر چیز وضع موجود را مورد سؤال قرار می دهند) و در درجه دوم شرکت نیروهای آگاه و مرفقی سیاسی در جنبش بوده است.

هنکامیکه جنبشی علیه یک رژیم یا یک نظام صورت می گیرد، هیچ دلیلی وجود ندارد که تمامی طبقات و نیروهای تشکیل دهنده ی جنبش انقلابی باشند تا جنبش انقلابی شود. ما قبلاً تشریح جنبش انقلابی فوریه ی ۱۹۱۷ علیه تزارسم روسیه را از زبان لنین شنیدیم که در آن علاوه بر پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی بورژوازی سازشکار نیز حضور داشت و امپریالیسم های فرانسه و انگلیس نیز با این جنبش

و بر علیه تزارسم همسو بودند. در مقطع معینی از مبارزات اجتماعی، احتمال زیاد دارد که منافع طبقات کاملاً متضاد بر علیه

مبارزه بلاواسطه علیه رژیم شاه منتهای یکی از "مظاهر" سرمایه داری حاکم بر ایران را در پیش گیرد و در این جهت خرده بورژوازی به حمایت و پیروی از وی می برداخت، باری، آیا در این صورت خرده بورژوازی ضد امپریالیست بحساب می آید یا آنگاه که خرده بورژوازی سنتی بر رهبری روحانیت مرتجع و برای دفاع از منافع خود (که منافی است قابل تحقق در چارچوب نظام سرمایه داری) پرولتاریا را به پیروی از خود کشانید و مبارزه ای توده ای را که می رفت ایجاد واقعا ضد امپریالیستی (یعنی در درجه اول ضد سرمایه داری) بخود بکشد، با تحریف دچار ساخت و آن را در جهت استقرار جمهوری اسلامی، یعنی شکل دیگری از حکومت سرمایه داری سوق داد؟

باین ترتیب آیا می توانیم بپذیریم که: "خرده بورژوازی حاکم روزگاری ضد امپریالیست بودن آن که از روند حرکت اجتماعی آن تجرید شده بحق تجرید علمی و بجایی بوده است. اما این خطت خرده-بورژوازی در دوره ماقبل قیام از این ناشی می شد که مبارزاتش در راستای جنبش انقلابی از درون آن و در انطباق با مصالح پرولتاریا انجام می شد."؟ همان جا، ص ۲۰.

و آیا نمیتوانیم بپرسیم که مگر واقعیت این نبود که این مبارزات "جنبش انقلابی" بود که "در راستای" منافع و مصالح خرده-بورژوازی حاکم قرار گرفت و نه بالعکس؟ آیا "مصالح پرولتاریا" این نبود و نیست که بعنوان طبقه ای مستقل متشکل شود و سایر طبقات زحمتکش و منجمله توده های خرده بور-

ژوازی فقیر و سایر نیروهای انقلابی را که حاضرند در پشت سر خود بکشد و دولت بورژوایی را درهم شکنند (و آیا رژیم شاه همان دولت بورژوایی بود که سرنگونی اش معادل با

سرنگونی این دولت باشد)؟ و آیا معنای واقعی مبارزه ی ضد امپریالیستی در کشوری سرمایه داری جز این نمیتواند باشد؟ و اگر چنین است، آیا مبارزه ی "ضد امپریالیستی" خرده بورژوازی حاکم در چنین جهتی حرکت می کرد؟ آیا به پرولتاریا چنان امکانی می داد؟ آیا اینک خرده بورژوازی حاکم همان

روش ها، همان خواست های طبقاتی و همان موضع گیری های "ضد امپریالیستی" سابق را - منتها در موضع قدرت سیاسی - ادامه نمیدهد؟

آیا این خرده بورژوازی بود که شرایط مناسبی برای آگاهی یافتن پرولتاریا به منافع تاریخی خویش فراهم می آورد و یا اینکه این

نیروی دیگر بر یکدیگر انطباق یابند، اما این دلیل بر آن نمی شود که کل طبقات حاضر در مبارزه ی انقلابی را ، انقلابی بدانیم. خرده- بورژوازی حاکم کنونی همواره برای منافع خاص و فشری خودش مبارزه می کرده و این مبارزه با مبارزه ی سایر نیروهای اجتماعی بر علیه رژیم شاه همسویی داشته است. مبارزه برای "جمهوری دموکراتیک خلق" که به تعبیر رزمندگان مبارزه برای نابودی کل سرمایه - داری ایران است ، مبارزه ای است ضد امپریا- لیستی و دقیقا بهمین خاطر خرده- بورژوازی حاکم هیچ منفعتی در آن نداشته و ندارد. و رفقای رزمندگان باید مطمئن باشند که اگر قبل از بهمن ماه ۵۷ توده ها واقعا و آگاهانه برای انهدام دولت سرمایه داری و استقرار حاکمیت زحمتکشان مبارزه می کردند، در آن صورت خرده- بورژوازی حاکم ، همانوقت ماهیت ضد- انقلابی مستتر خود را بروز می داد. این خرده- بورژوازی همواره ضد انقلابی بوده است. اما تا برداشتمان از انقلاب چه باشد: یک انقلاب سیاسی ضد سلطنتی بمثابه ی انقلابی علیه مظاهر حاکمیت سرمایه ، یا انقلابی رادیکال، برهبری پرولتاریا و با شرکت همه ی نیروهای تاریخی مترقی بر علیه نظام و دولت- جامعه سرمایه- داری ؟ در صورت اول خرده- بورژوازی حاکم انقلابی بوده، ضد امپریالیست بوده و هنوز هم هست، و در مورد دوم ، ضد انقلابی و ضد- کمونیستی بوده و هنوز هم هست. و انتخاب یکی از این دو مورد ، بستگی مستقیم به استراتژی انقلاب در نظرگاه هر نیروی کمونیست دارد: ما این استراتژی را همواره سوسیال- لیستی می دانسته ایم و در این معنا خرده- بورژوازی حاکم را ضد انقلابی ، اما در معنایی دیگر ، یعنی هنگامیکه وقوع یک انقلاب سیاسی احتمال و یا ضرورت می یابد ، الزاما ، نه. و خرده- بورژوازی حاکم علیترغم ضد انقلاب- بی بودنش در آن معنا ، در معنایی دیگر، کاملا انقلابی بود: در معنای انقلاب اسلامی!

قبل از بهمن ۵۷ خرده- بورژوازی حاکم در اپوزیسیون ضد سلطنتی حضور داشت، در این اپوزیسیون نیروهای انقلابی و مترقی وجود داشتند که محتملا نمیتوانستند بر زمینه ی مبارزاتی توده ها ، جنبش را به جنبشی ضد سرمایه داری ارتقاء دهند، اما رسالت تاریخی (و نه الزاما آنچه که در مخیله خرده- بورژوازی حاکم می- گذشت) خرده- بورژوازی حاکم از لحاظ اجتماعی

از همان ابتدا این بود که از این ارتقاء- طلبگری کند و جنبش را در جهت اهداف خود که در تحلیل نهایی همان اهداف الزامی دولت بورژوازی در آن مقطع مشخص تاریخی بود سوق دهد. رژیم شاه آماج حمله بود، حمله ای که می توانست به حمله بر علیه کل نظام و نه یکی از مظاهر آن ارتقاء یابد. و خرده- بورژوازی عنان این حمله را در اختیار گرفت تا آن را در حد سقوط رژیم پهلوی ، و بعبارت دقیق تر، در حد اصلاح دولت بورژوازی و انطباق دادن آن با ضروریات مبارزه ی اجتماعی ، متوقف کند. این موضوع را کمی بیشتر بشکافیم:

ما در رهایی ۳۷ هنگام بررسی خرده- بورژوازی و نقد نظرات فدائیان خلق نوشتیم:

"پیدایش و رشد طبقات صرفنظر از عمل آن بیانگر این قانون است که شکل بهره وری و استثمار در آن همواره از اشکال ساده تر و زمخت تر به اشکال پیچیده تر و بظاهر ظریفتر تغییر می کند و این خود مرهون آگاهی تدریجی و اعتدال- یابنده ی توده های تحت استثمار است که دائما طبقات استثمارگر را به مصاف می طلبد و آنان را وادار می سازند که جرثومه ی استثمار را در پوشش های ضخیم تر و فریبنده تر پیچند" ص ۴، تاکید ها از ما است.

و حال لازم است که در رابطه با بحث کنونی مان ، این نظریه را بیشتر بررسی و تدقیق کنیم:

توده های تحت ستم ایران همواره و بطور بطئی یا آشکار علیه رژیم شاهنشاهی مبارزه یا اعتراض می کرده اند، و خرده- بورژوازی حاکم کنونی نیز. اما این خرده- بورژوازی در سراسر تاریخ وجودی خود و بخصوص رهبری روحانی آن ، از مبارزه علیه رژیم شاه نه مبارزه علیه یکی از مظاهر حاکمیت امپریالیسم و سرمایه داری ، بلکه مبارزه علیه تمدن بورژوازی بمنظور بازگرداندن آن به عقب را هدف داشته است. وانگهی، در حالیکه ما در تاریخ اخیر ایران شاهد آنیم که توده ها از فقر و فلاکت و ستم و عدم آزادی به فغان می آمده اند، روحانیت و خمینی ها همواره با علیه مسایلی از قبیل کشف حجاب و دادن آزادی صوری به زنان و نظائرهم صدایشان در- آمده ، یا از اینکه موقعیت های شان توسط رژیم در معرض نابودی قرار گرفته دست به اعتراض زده اند و یا از موضع حفظ مالکیت بر علیه اصلاحات ارضی امپریالیستی شوریده اند و همواره کوشیده اند آن مبارزات و اعتراض- های توده ای را در جهت همین خواست های خویش سوق دهند و در موارد بسیاری بخصوص به خاطر نبودن آلترنا تیفو انقلابی پرولتری وجود

مبارزه با سرمایه داری جدا می دانستند، از چنان قدرت و بینشی هم برای آگاه گرداندن مردم برخوردار نبودند و برد ترویج و تبلیغشان بسیار محدود بود. باین ترتیب تسوآن ذهنی و عینی جامعه ایران در آن مقطع زمان تاریخ مشخص، فقط در این حد بود که میتوانست

رژیم شاه را درهم بکوبد و اینکار را کرد، اما پیش از این چیزی در انبان نداشت: یعنی تبدیلی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که ماهیتا و تاریحا با رژیم شاه مغایر باشد در اختیار نداشت و نمی توانست داشته باشد زیرا ماهیت کاپیتالیستی رژیم شاه را نمی شناخت

که بتواند ضد آن، یعنی نظامی سوسیالیستی را هدف بگیرد. طرحی که در ذهن او شکل می گرفت، طرحی بود که سالیان دراز کاشانی ها، نوری ها و خمینی ها به طرق مختلف زیر گوش زمره کرده بودند: حکومت اسلامی: اما این حکومت نیز تبدیلی در مقابل رژیم شاه - بمشابهی مظهر حاکمیت سیاسی سرمایه بر شئون جامعه - نبود. چرا که رهبران ارتجاعی جنبش حتی در ذهن نیست خود قصد انهدام روابط استثمار را نداشتند و علاوه بر این نمی توانستند مناسبات دیگری،

جز آن مناسباتی که رژیم شاه حاکمیت سیاسی شان را تشکیل می داد، ارائه دهند. پس این رهبران، از این لحاظ نیز ارتجاعی بودند.

حکومت اسلامی نمی توانست و نمی تواند تبدیلی مغایر در مقابل رژیم سرمایه داری شاهنشاهی باشد. زیرا آنچه در این عصر بطور بالفعل

با سرمایه داری مغایرت دارد، چیزی جز سوسیالیسم نیست. اما رهبران جنبش حتی سوسیالیست هایی تخیلی هم نبودند (و اگر چنین می بودند با زهم در ارتجاعی بودنشان تغییری نمی داد!) و هر چند آنچه که تصویرش در ذهن ایشان جاری بود، یعنی هر چند حکومت اسلامی در زمان خویش، یعنی ده پانزده

قرن پیش مبتنی بر نظامی بحز سرمایه داری بوده است، مع هذا خواست برای ایجاد چنان نظامی، یعنی عقب کشیدن تاریخ، هم از این لحاظ که خواستی است ارتجاعی و هم از این جهت که در عمل نمی تواند تحقق یابد و عملا زائده نظام سرمایه داری می شود، خواستی است ضد ترقی: یعنی

مانع ارتقاء مبارزه ی توده ها به مبارزه ی ضد کاپیتالیستی و موجد توهمات واپسگرایانه در ایشان. پس خرده بورژوازی کنونی حاکم چه از نظر گرایش بالفعل طبقاتی خود (تنزل دادن

سرمایه داری به دوران های اولیه اش و در هر حال حفظ استثمار) و هر چه از لحاظ "تبدیل" ذهنی اش (حکومت اسلامی) و چه از نظر آنچه که در رابطه با جنبش توده ها انجام داد، نیرو پی بود که با جرات می توان آن را چنین خواند: ارتجاع تام.

اگر این خرده بورژوازی در مبارزه با

پیشینه ی فرهنگی و مذهبی مشترک با توده ها و سطح پائین آگاهی سیاسی ایشان، در این راه موفق بوده اند، یعنی ایشان از موضعی ارتجاعی علیه رژیم ارتجاعی مبارزه کرده اند.

موضع خمینی و مبارزه ی او علیه شاه و رژیم ارتجاعی بوده، اما مبارزه ی توده ها علیه

این رژیم انقلابی بوده است. مع هذا همین

مبارزه ی بالقوه انقلابی ابتدا با مبارزه ی بالفعل ارتجاعی خمینی همزمان و همسوسه و

سپس زیر رهبری آن قرار گرفته است: سقوط رژیم شاه نشانه دهنده ی وجود جنبش انقلابی است،

اما در عین حال ثابت می کند که این انقلابی بودن ناشی از مبارزات توده ها است، ناشی از اینست که سقوط دیکتاتور پهلوی بهر حال گامی است به جلو در تاریخ، هر چند که خرده بور-

ژوازی حاکم هدفش گامی به عقب بوده و هر چند

که در این راه می کوشد، توده ها نه برای اسلام و حکومت اسلامی مبارزه می کردند، نه برای جمهوری دموکراتیک خلق و نه برای انهدام سرمایه داری. بلکه این مبارزه را برای رفع بدبختی ها و بدست آوردن آزادی هزاران سال غایب انجام می دادند، و این مبارزه ای بود که کمونیست ها میبایست آنرا

در جهت انهدام سرمایه داری ارتقاء دهند و خرده بورژوازی کنونی حاکم توانست آن را

با وعده دادن آن خواسته ها در حکومت اسلامی در جهت حکومت دلخواه خود سوق دهد. جنبش سال ۵۷ و سقوط رژیم پهلوی اقدامی بسود تاریخ انقلابی و مترقی، اما منشاء آن خرده بورژوازی و خواست های "ضد امپریالیستی و انقلابی" وی نبود، بلکه باین لحاظ انقلابی بود که ضعف های توده ها را بهر حال بایشان می شناساند، شکل دیگری از استثمار را نشان

می داد، آن ها به تجربه درمی یافتند که سگ زرد برادر شغال است. کمونیست ها توهمات خود را در رابطه با انقلاب دموکراتیک و

طبقات "انقلابی" پیش ساخته از دست میدادند و به لزوم انقلاب سوسیالیستی پی می بردند. پس این جنبش انقلابی بود اما رهبری اش نه،

توده مردم همینقدر می دانست که چه چیز را نمی خواهد: رژیم شاه. اما نمی دانست

چه می خواهد بلکه تصور می کرد در حکومت اسلامی مصائب و خفقان و سرکوب وجود نخواهند داشت. توده ی مردم فقر و دیکتاتوری را بسا پوست و گوشت خود لمس می کرد اما علت آن را نه نظام سرمایه داری بلکه رژیم شاهنشاهی

می دانست: این آگاهی فقط در میان برخی نیروهای سیاسی مترقی وجود داشت اما این نیروها علاوه بر اینکه خود دچار سردرگمی شده بودند و فریب "استقلال طلبی و آزادیخواهی" خمینی و انمارش را خورده بودند، علاوه بر اینکه اکثرا مبارزه با امپریالیسم را از

و برد مبارزه‌ی اجتماعی عمل خواهد کرد، دولت بورژوازی متاثر از این مبارزات تغییر شکل می دهد و در جهت حفظ حاکمیت اجتماعی سرمایه، از لحاظ صورت و اجزاء سیاسی، اصلاح میشود، خود را با مقتضیات نوین جامعه، با روند مبارزه طبقاتی و بویژه با تناسب قوای طبقاتی وفق می دهد تا بتواند همچنان بصورت دولت بورژوازی باقی بماند. در این چارچوب و بنابر برد یورش های توده ای، بنابر نحوه مبارزات و بنا بر درجه ی توان و مقاومت پاسداران سرمایه در مقابل آن یورش ها و بنا بر درجه ی عقب نشینی و ضد حملات ایشان، رژیم های سیاسی سرنگون می شوند (با نمی شوند) و اقشار و نمایندگان سیاسی ای که دقیقاً بعلت مقدار برد ذهنی - عینی توده های در حال مبارزه، رسالت و توان تاریخی خود را در حفظ نظام از دست داده اند کنار زده می شوند و نمایندگان سیاسی دیگری - نه با ماهیت طبقاتی متفاوت - که در آن مقطع مشخص بر توهّم خوشبوارانه ی توده ها سوارند، اصلاح دولت را بر عهده می گیرند و این دولت را به شکلی در می آورند که نقاط مشترک فراوانی با توهّم توده ها دارد: شکل اسلامی دولت سرمایه داری، یعنی جمهوری اسلامی سرمایه . پس این اقشار و نمایندگان خرده بورژوازی (برهبری خمینی) هر قدر هم که با اقشار و نمایندگان سابق (شاه و دارودسته اش) قاطعانه مبارزه کنند و حتی تگ تگ آنها را اعدام کنند (و دست به سایر اعمال "ضد امپریالیستی" با ب طبع رزمندگان بزنند)، مع هذا انقلابی بحساب نمی آیند، بلکه رفرمیست، یعنی اصلاحگران دولت بورژوازی بمخاطره افتاده هستند: و در حالیکه جنبش انقلابی می رود که در تداوم خود به ضرورت درهم شکستن دولت بورژوازی دست یابد و این اصلاحگری مانع ارتقاء آنست، این رهبران رفرمیست، از این لحاظ هم ارتجاعی اند.

پس می بینیم که دولت بورژوازی بنابر ضروریات اجتماعی مذکور، قبل از آنکه ابزار سرکوب طبقه ای علیه سایر طبقات باشد، قبل از آنکه حامی منافع طبقه ی بورژوازی باشد، باید بتواند وجود داشته باشد و برای وجود داشتن نیازمند حفظ مناسباتی است که خود بر آنها مبتنی است. و هنگامیکه مبارزات اجتماعی اوج می گیرند این دولت بناگزیر با تغییر شکل دادن، مناسبات مزبور را در اشکال "ظریف تر" و منطبق بر توهّمات توده ها حفظ

رژیم شاه قاطعیت نشان داد، دلیلش قاطعیت انقلابی نبود، بلکه اولاً فشار توده ها بود (توجه کنید به کل تاریخ معاصر ایران و سازش های روحانیت با رژیم و حتی چک و چانه های خمینی با رژیم شاه و ناپیگیری هایش در مقاطعی بدلیل نبودن جنبش توده ای و ... و ثانیاً ضربه پذیر شدن رژیم شاه که آن نیز اولاً ناشی از بحران جهانی سرمایه داری و ثانیاً در اثر یورش های توده ها بود. آیا کسی میتواند ادعا کند که توده های مردم ایران بدون خمینی ها نمی توانستند رژیم شاه را سرنگون کنند؟! توده ها می توانستند و اینکار را می کردند و واقعیت نیز اینست که ایشان این کار را کردند و نقش خرده بورژوازی حاکم این بود که کاری کند که توده ها فقط و فقط رژیم شاه را سرنگون کنند نه بیشتر. پس این خرده بورژوازی از این لحاظ نیز ارتجاعی بود.

جامعه سرمایه داری ایران دیگر عملانی توانست رژیم شاه را تحمل کند. مهم نبود که در این میان کدام عناصر بورژوا بخاطر حفاظت از منافع آنی خویش به مقاومت منبسط شدند و ناگزیر تلف می شدند، مهم نجات سرمایه بود نه سرمایه داران منفرد. سرمایه یک رابطه ی اجتماعی است که برای حفظ و باز تولید خویش نیازمند حفظ رابطه ی اجتماعی خویش و به تبع آن حفظ مناسبات خویش و باین منظور حفظ دولت خویش بمنابهای حاکمیت سرمایه بر شئون جامعه می باشد. هنگامیکه جامعه دیگر نمی تواند برخی و یا تمامی دولتمداران سرمایه را تحمل کند، ضروری است این دولتمداران فدا شوند تا دولت حفظ شود، زیرا جامعه را نمی توان فدا کرد: بدون جامعه ای که وجود داشته باشد و بتواند به حاکمیت سرمایه نه فقط کردن نهد بلکه به باز تولید آن بپردازد، سرمایه ای وجود نخواهد داشت. و درست بهمین خاطر است که مبارزات اجتماعی هنگامیکه نفی جامعه دولت سرمایه داری را هدف نگرفتند، باشد و عملاً در این جهت حرکت نکنند، و هنگامیکه رهبری این مبارزات نه بر عهده ی طبقه نافی این جامعه، یعنی پرولتاریا، بلکه بر عهده ی طبقاتی که حاملین این جامعه اند یعنی بورژوازی و یا خرده بورژوازی قرار داشته باشد، و هنگامیکه علیرغم این نقایص موج جنبش عظیم باشد و سراسر حوزه های مهم جامعه را فراگیرد، آنگاه نه فقط این مبارزات نمی تواند به انهدام این دولت و نفی این جامعه منجر شود، بلکه بطور کلی و بناگزیر در جهت تطبیق دادن خصوصیات دولت بورژوازی با توان

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

می کند و در همین معناست که می توان پذیرفت تمام انقلاب هایی که در چارچوب جامعه سرمایه داری روی می دهند و عملاً نمی توانند از این جامعه فراتر بروند " بجای درهم شکستن این ماشین ((دولت)) آن را تکمیل می کنند (هجدهم برومر ، و دولت و انقلاب)

زیرا :
دولت سیاسی ، تحت شکل خاص - شکل سیاسی - عبارتست از بیان همه ی مبارزات ، ضرورت ها و حقایق اجتماعی " از نامه مارکس به آرنولد روز ، سپتامبر ۱۸۴۳ (جلد دوم مکاتبات)
البته باید توجه داشت که اگر می گوئیم استقرار جمهوری اسلامی بمنابه ی شکل سیاسی خاصی از دولت سرمایه ، در مقطع مشخص و خاصی از مبارزات اجتماعی در ایران ، یک ضرورت اجتماعی بوده است ، معنای آرمانی ضرورت را در نظر نداریم . فی المثل استقرار جمهوری دموکراتیک خلق " ضرورتی آرمانی بوده که در ذهن رزمندگان و بسیاری دیگر از کمونیست ها

جریان داشته و دارد ، اما هرگز نه در آن هنگام و نه اینک ضرورتی واقعی و اجتماعی نبوده و نیست . از سوی دیگر باید توجه داشت که برای رهایی کارگران و زحمتکشان ، انهدام دولت بورژوازی و استقرار حاکمیت ایشان ، ضروری است ، مع هذا این ضرورت نیز همانطور که گفتیم در قبل از بهمن ماه نتوانست جامعه ی عمل بخود پیوندد ، زیرا نتوانست از ذهن نیرو های کمونیست به ذهن توده ها گسترش یابد و به نیروی مادی تبدیل شود . پس در آن هنگام ضرورتی اجتماعی نبود یا نشد . در رابطه با جمهوری

اسلامی منظورمان اینست که همانطور که قبلاً گفتیم تقابل نیروهای مختلف اجتماعی - یکدیگر و تناسب قوای طبقاتی از یکسو ، و مقتضیات یک دولت سرمایه داری در جامعه ای با مشخصات تاریخی و فرهنگی ایران بحران زده از سوی دیگر ، تغییر شکل دولت بورژوازی را

ضروری ساخت . ضرورتی که البته برای بسیاری از کمونیست ها حتی در قبل از بهمن ماه ضرورتی آرمانی نبود (هرچند برای بسیاری دیگر عملاً چنین بود) و حتی اجتناب ناپذیر هم نبود ،

اما درجه ی توان ذهنی و عینی کمونیست ها برای طرح و توده ای گرداندن آرمانشان و جلوگیری از اجتناب ناپذیر شدن جمهوری اسلامی کم بود ، توان دولت بورژوازی نیز برای حفظ

خویش در همان شکل سابق (رژیم شاه) کم و یا هیچ شده بود ، و توان کتل نیروهای اپوز-سیسیون برای فراتر رفتن از خود دولت

بورژوازی نیز بسیار اندک بود ، برآیند این توان ها ، استقرار جمهوری اسلامی را اجتناب

ناپذیر ساخت . لازم بود دولت اسلامی شود تا بتواند همچنان در فرا سوی جامعه قرار داشته باشد :

" دولت بیش از هر چیز محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل آنست ، دولت اعترافی است باین ((واقعیت)) که این جامعه سردرگم تضادی لاینحل با خود گردیده و به نیروهای اپوزیسیون آشتی ناپذیری منشعب شده که خلاصی از آن در توانش نیست . اما برای اینکه این نیروهای آنتا

گونست یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد ، در مبارزه ای عقیم یکدیگر و جامعه را

نبیلعند ، قدرتی لازم می آید که ظاهر ادرا فرا سوی جامعه قرار داشته باشد و منازعه را تخفیف بخشد و آن را در محدوده های " نظم " نگاه دارد ، و این قدرت که زاییده ی جامعه است اما در فرا سوی آن قرار می گیرد بیش از پیش با آن بیگانه می شود ، دولت است " (انگلس منشأ خانواده و ... تاکیدها از ماست) .

باین ترتیب ما نمیتوانیم ضد انقلابی بودن دولت کنونی را از ضد انقلابی شدن طبقات

پاسدار آن نتیجه بگیریم . نمی توانیم بگوئیم که خرده بورژوازی حاکم قبلاً ضد امپریالیست و انقلابی بود اما بعداً به ضد خود تبدیل شد و بنا بر این دولت را هم ضد انقلابی کرد . زیرا همان طور که گفتیم از لحاظ استراتژی انقلاب سوسیالیستی ، دولت بورژوازی منجمده و شاید در مهمترین وجه خود ، وسیله ی سرکوب انقلاب ضد سرمایه داری است . و نکته اینجاست که این دولت در بهمن ماه درهم شکسته نشد ، بلکه ادامه

یافت ، روند تکمیلی خود را بنا بر شرایط اجتماعی جدید ادامه داد و این تداوم همواره تداوم

ضد انقلابی بودنش بوده است . جمهوری اسلامی پس از استقرار خود به ضد انقلابی تبدیل نشد ، بلکه تداوم ضد انقلابی بودن دولت سرمایه داری در شکل دیگری بود و هست ، و انگهی ، نیرو -

های اجتماعی و سیاسی ای که به درون این دولت راه یافتند نیز بدلیل ضد انقلابی بودن این دولت به ضد انقلابی استحاله نیافتند ، بلکه دقیقاً

از آنجا که ماهیت طبقاتی شان را ز قبل در انطباق با ماهیت طبقاتی دولت سرمایه می توانست

قرار داشته باشد ، یعنی از آنجا که از قبل صلاحیت ضد انقلابی بودن را داشتند ، توانستند سازندگان شکل اسلامی دولت بورژوازی بشوند .

دولت بورژوازی نمی تواند ضد امپریالیست باشد ، زیرا مبارزه با امپریالیسم در جامعه ای سرمایه داری ، دقیقاً از مجرای مبارزه برای

بورژوازی و عوضی نگرستن آن با حاکمیت و با کابینه، از انقلابی خواندن دولت‌هایی که خرده بورژوازی در آن نقش دارد احتراز جوید و نگویید که حتی بدون رهبری پرولتاریا هم مبارزه‌ی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در جهت تضعیف امپریالیسم و ارتجاع عمل کرده و از خصلت مترقی و روبه تکامل برخوردار است (رزمندگان ۱۹) . می توانست با شناختن از ماهیت دولت و ماهیت خرده بورژوازی حاکم دامن زدن به توهمات کاملاً مضر در مورد جریان اشغال سفارت آمریکا شریک نشود و این جریان را اینقدر مترقی جلوه ندهد . می توانست این قدر به خرده بورژوازی حاکم خوشبین نباشد که وعده‌ی دموکراسی و آزادی و بهبود وضع‌ییکاری به مردم بدهد، و یا در حالیکه برخی نیروهای کمونیست آزاد شدن گروگان‌ها را پیش‌بینی می کردند (مثلاً رهایی ۴۷ ، اواخر شهریور ۵۹) وی بخاطر قایل شدن به همان صفات محسنه برای خرده بورژوازی حاکم شدیداً امیدوار آزاد شدن آن‌ها باشد (رزمندگان ۳۵ و اوایل آبان ۵۷)

و یک هفته بعد (رزمندگان ۳۶) در همین رابطه همان حرف‌های رزمندگان شماره ۷ را تکرار کند و باز دو هفته بعد بر " با فشاری خرده - بورژوازی حاکم بر آزاد نکردن گروگان‌ها " (رزمندگان ۳۸) تاکید بگذارد و هشت هفته

بعد (رزمندگان ۴۶) باز هم هنوز جرات نداشته باشد که از آزادی گروگان‌ها سخن بگوید و معجزه‌ها بدون توجه به آنچه خودش قبلاً گفته، کسانی را که گروگان‌گیری را انقلابی و غیره خواندند در خدمت حکومت بخواند و انگار نه انگار که خودش قبلاً همین کار را کرده است!

رزمندگان می توانست از بسیاری اشتباهات و انحرافات دیگر جلوگیری کنند و هنوز هم میتوانست، اما بشرط اینکه مقدم بر همه استراتژی راست روانه‌ی استالینی انقلاب دموکراتیک در جامعه‌ی سرمایه داری را نفی کنند . شرط دیگری هم برای این توانستن وجود دارد: بجای درست کردن " صف انقلاب " و " صف خلق و ضد خلق " و راه دادن و بیرون کردن طبقات در این صف‌های خیالی، بجای تبدیل خرده بورژوازی به بورژوازی و اخراج آن از " صف انقلاب " خودش از این صف‌های " انقلاب " خارج شود و باور کند که خرده بورژوازی در همان صفی که بوده هنوز هم هست، صف انقلاب واقعی در حال تشکیل شدن است، صفی که " صف انقلاب " است، ضد انقلاب اسلامی! و رزمندگان باید از صف انقلابی که خودش ساخته و پرداخته خارج شود، و به این صف واقعی بپیوندد:

صف نیروهای کمونیستی که در مقابل دولت بورژوازی صف می کشند و شعار کنونی شان این است:

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی!

درهم شکستن دولت بورژوازی خودی می گذرد . و نیروهای سیاسی و اجتماعی تشکیل دهنده‌ی جمهوری اسلامی هم نه می توانستند و نه می -

توانند ضدا امپریالیست باشند، چرا که اگر چنین بودند نمی توانستند جمهوری اسلامی، یعنی شکل دیگری از حاکمیت سیاسی سرمایه را برپا دارند. اگر آنها " انقلابی " هم بوده باشند، در چارچوب " انقلاب اسلامی " یعنی انقلابی سیاسی در صورت دولت بورژوازی برای حفظ سیرت ضد انقلابی آن بوده اند . تلاش برای جلوگیری از

تداوم و اعتدالی جنبش توده ها، تلاش برای سرکوب ایشان در اشکال مادی و معنوی، تلاش برای جلوگیری از پیوند میان ایشان و نیروهای مترقی، تلاش برای جلوگیری از ارتقای تدریجی جنبش انقلابی توده ها به جنبشی برهبری پرولتاریای سوسیالیست، تلاشی نبود و نیست که از فردای

۲۲ بهمن ۵۷ شروع شده باشد، بلکه تلاشی بسود مستتر در تمامی روندهای ماقبل آن، مستتر در تمام سمبکیری ها و سمت دهی های رهبری خرده - بورژوازی جنبش، تلاشی که بمحض رسیدن به قدرت، از موضع قدرت و از فرا سوی جامعه،

ادامه یافت .

و اینک برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب از خواننده می‌خواهیم که خود دوباره نقل قولهایی را که از سراسر دوران فعالیت رزمندگان در رابطه با خرده بورژوازی حاکم آوردیم مطالعه کند، و ببیند که تا چه حدی بینش رزمندگان در مورد دولت و طبقه و نقش آنها در انقلاب و تاثیر و تاثرشان از یکدیگر نادرست است . و درست بهمین خاطر است که رزمندگان نمی تواند منکر " ضدا امپریالیست و انقلابی " بودن خرده بورژوازی حاکم قبل از بهمن ماه بشود و از همینجاست که می توان گفت تر " ضدا انقلاب - ضدا امپریالیست " در بینش رزمندگان جزء لاینفکی را تشکیل می دهد که برای از میان برداشتنش باید کل را دگرگون کرد .

علاوه بر این خواننده می تواند با مراجعه به تاریخ ایران، مقالات مادر مورد سیر مشروعه - طلبی و حتی آثار روحانیت پیرو خمینی و خودوی در قبل از سال ۵۷ شواهد واقعی بیشماری بدست آورد که موبد آنچه که ما در این بخش بطور تشویریک بیان کردیم باشند . رزمندگان هم می توانست این کار را بکنند و برای درک ماهیت خرده بورژوازی حاکم، بجای سیر و سیاحت در دنیا ی تخیل و گلچین کردن از آثار " لنین و مارکس "، در واقعیات تاریخی ایران تفحص کنند و چندان اقدام اعتسراض آمیز خمینی را با اقدامات ضدا امپریالیستی و مبارزه‌ی انقلابی معادل قرار ندهد و بدینگونه مفهوم ضدا امپریالیسم و انقلاب را از معنا تهی نسازد .

رزمندگان می توانست با مراجعه به واقعیت ها با کوششی برای درک تشویر و واقعیت دولت

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

ریگان و تغییر در سیاستهای "تشنج زدائی"

و "حقوق بشر"

د - ابهری

امپریالیستی خود طرح می نماید و سیاستی - اجتماعی موجود را (بویژه) - در حالت دهند.

۳ - با وجودیکه احزاب در آمریکا مفهومی متعارف نداشته و ماهیتی کلاسیک ندارند. چه در آمریکا جناح ها میگوشتند که اندیشه ها خود را از هر کدام از دو حزب جمهوریخواه و دموکرات که بنوا اندیشه انتخاب برسانند - معیذا برای نظام هر به تاء شیر افکار عمومی و تحقیق توده های حزبی و شرکت کنندگان در انتخابات هم که با شداید کمی هم سنتهای حزب و جناح حزبی کا ندیدند در برنا مه وی دخالت داده شود. بنا بر این، ریگان مجبور است در برنا مه های خود به شعارهای حزب جمهوری خواه بویژه جناح راست افراطی آن - که پس از افول ستاره اقبال سنا تورگلدو و توریگان برجسته ترین سخنگوی آن بحساب می آید - توجه نماید.

۴ - با این سبب که مهره های جناح های امپریالیستی آمریکا بعنوان نماینده های فاعی و مطمئن برای جناح خویش عمل میکنند و نه به

مثابه عروسکهای بی اراده، لذا سلیقه های شخصی رئیس جمهور و مشاورین مورد اطمینان وی که خود نیز از مهره های مورد اطمینان میباشند - نیز در تنظیم برنا مه امپریالیسم آمریکا بدون تاء شیر نخواهد بود.

۵ - آنچه سرانجام بعنوان برنا مه امپریالیسم آمریکا تعیین میشود برآیند خواستهای بخشهای مختلفی از جناح های مختلف آمریکا است که در کاخ سفید، وزارت خانه ها، و کنگره آمریکا فعالند. کنگره امسال (هم سنا و هم مجلس) با کنگره دوره کارتر تفاوتهای فاحشی دارد. چه مهره های حساسی از جناح های غیر جناح ریگان نتوانستند دوباره به سنا و مجلس راه یابند. از آنجمله اندلسنا تورمک گا ورن (کا ندیدای مقام ریاست جمهوری حزب دموکرات در سال ۱۹۷۲) و سنا تورفرانک چرخ رهبر پیشین کمیته بر قدرت روابط خارجی سنا از نمایندگان جناح غیر نظامی، همچنین سنا تور معروف دیگری از جناح غیر نظامی بنام برج بای، فقدان این سنا تورها و دیگر سنا تورها و نمایندگان مجلس بطور حتم تاء شیر بسیار مهمی بر جویا کم بر کنگره و سرانجام بر برنا مه نهائی ریگان خواهد داشت. همچنین نبودن مهره های برجسته ای از جناح غیر نظامی در کابینه ریگان نیز بدون تاء شیر نخواهد بود.

در مقاله پیروزی ریگان بر کارتر - شکستی برای کمیسیون سه جانبه - که در شماره ۵۹ رهائی بجا پ رسید - نشان دادیم که برنا مه امپریالیسم آمریکا در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان تفاوتهای فاحشی با برنا مه های پیشین کشور امپریالیستی در چهار سال زمانمداری جیمی کارتر خواهد داشت. در آن مقاله نشان داده شد که کارتر - با وجودیکه در موقع انتخاب (۱۹۷۶) - ائتلاف هر سه جناح امپریالیسم آمریکا را به همراه داشت - در واقع کا ندیدای مهره ای از کمپانی های شرکت کننده در کمیسیون سه جانبه را کفلر - برژینسکی بشمار میرفت. در صورتیکه رونالد

ریگان از نمایندگان و مهره های حساس "جامعه جان برج" است که خود یک سازمان راست افراطی شبه فاشیستی است که از ابزار سیاسی جناح های نفتی و نظامی - صنعتی و معسرف منافع مشترک آنهاست. اگرچه ریگان قادر نیست منافع دیگر جناحها و انحصارات بر قدرت مانند صنایع غیر نظامی را بکلی نادیده بگیرد لیکن میتوان با قاطعیت

از هم اکنون مطرح نمود که در مجموع برنا مه های امپریالیسم آمریکا در چهار سال آینده (لااقل چهار سال) با برنا مه های چهار سال زمانمداری جیمی کارتر متفاوت خواهد بود.

به اعتقاد ما به چند دلیل برنا مه های دولت ریگان با برنا مه های دولت کارتر متفاوت خواهد بود.

۱ - ریگان و کارتر جناح های مختلفی از امپریالیسم آمریکا را نمایندگی میکنند. طبیعی است که جناح های فوق - اگرچه در برابر زحمتگشا و خلق های تحت ستم جهان منافع مشترکی داشته باشند، اشتراک مساعی دارند - دارای منافع یکسانی نمی باشند. لذا این جناحها نباید برنا مه های یکسان و برابری را ارائه بدهند. جناحی که هدفش جدا کردن منافع شرکت های نفتی و بانک ها و کمپانیهای در ارتباط با آن است نمی تواند منافع وینا بر این برنا مه صدر صد یکسانی بسا جناحی داشته باشد که هدفش جدا کردن منافع منافع و سودهای کمپانیهای وابسته به صنایع غیر نظامی و کالاهای وابسته میباشد.

۲ - همچنانکه در زیر نشان خواهیم داد، جو سیاسی که منجر به انتخاب کارتر شد به مراتب متفاوت با جوی بود که باعث انتخاب شدن رونالد ریگان گردید. از اینرو، عوامفریبی معمول و سنتی سیاستمداران آمریکائی ایجاب می نماید در برنا مه یک برای پیشبرد منافع

بنا بر این، بدلائل فوق، طبیعی است برنا مه
ا بکه رونا لدریگان سرانجام ما مورپیا ده کردن
آن خواهد گردید برنا مه امیریا لیستی دولت
کا رترتفا و تهای بسیاری خواهد داشت. مفسرین
سیاسی جهان همه متفق القولند که برنا مه های
دولت ریگان - اعم از برنا مه های داخلی
و برنا مه های مربوط به سیاستهای خارجی
امیریا لیسم آمریکا - در مقابل برنا مه های
امیریا لیستی کارترگرا بشی به راست خواهند
داشت. بررسی برنا مه های داخلی جامعه آمریکا
را بمقاله دیگری موکول می نمائیم. در این مقاله
تنها میکوشیم تغییراتی که دولت ریگان در سیاست
خارجی آمریکا بوجود خواهد آورد را مورد بررسی
قرار دهیم. از آنجا که جوهر این تغییرات به برنا مه
تشنج زدایی شوروی و آنچه در دولت کارتر به برنا
ما ملاحظه حقوق بشر معروف گشت مربوط میشود، لذا
تا کیدما نیز بر این دو مبحث و مسائل در ارتباط
با آنها خواهد بود.



از مصالحه ها و سخنرانیهای چند هفته اخیر
رونا لدریگان، الکساندر هیگ وزیر امور خارجه
و کا سپروا بین سرگروزیردفاع دولت ریگان
کا ملا پیدا است که عمده ترین تغییرات در برنا مه
دولت ریگان تغییراتی در سیاست تشنج زدایی یا
اتحاد جماهیر شوروی و در سیاست حقوق بشر
خواهند بود. مفسرین بسیاری این تغییرات را -
که طبعا تغییراتی متعادل به راست هستند - به
آغازی برای یک جنگ سرد مجدد تعبیر می نمایند.
پس از بررسی سیاستهای فوق الذکر ریگان، ما نیز
خواهیم دید این تعبیرات چه حدی واقعیت
در انطباق است.

در مصالحه ها و سخنرانیهای چند هفته اخیر
رونا لدریگان، الکساندر هیگ، و کا سپروا بین سرگر
این نکات جلب توجه میکند:

۱- دولت ریگان اتحاد شوروی را محکوم میکند که
آبکشور سیاست تشنج زدایی را یک طرفه و بیفایده
تلقی مینماید، و دولت شوروی برای رسیدن به
اهداف خود به دروغ و تقلب متوسل میشود. دولت
ریگان بیش از هر یک از دولت های سالهای اخیر
آمریکا، از خطراتی که از جانب اتحاد شوروی دنیای
آزاد را تهدید می نماید سخن به میان می آورد.
مشخصا هم ریگان و هم هیگ مطرح کرده اند که
اتحاد جماهیر شوروی مستقیما به "تروریسم" و "نیرو
های تروریستی کمک می نماید.

۲- دولت ریگان به اتحاد شوروی در مورد دخالت
محمول نظامی آن کشور در کشورهای پیمان ورشو
در لهستان اخطار داده است. اخطار دیگر دولت
ریگان به اتحاد جماهیر شوروی در مورد دخالت
شوروی در آفریقا و در کشورهای آمریکای لاتین
میشود. افغانستان را هم که از قبل وارد دولت
کارتر به ارث برده است.

۳- برخلاف کارتر که در سال ۱۹۷۸ تصمیم گرفت
اجازه تولید بمب نوترونی را ندهد، بنظر میرسد
که دولت ریگان شروع بتولید آن کند. این

بمبها قرا راست در پابیکا ههای نا تود را روپسا
و در برابر موشکهای پیمان ورشو قرار گیرند.
البته وزیر دفاع دولت ریگان مطرح کرده است
که تصمیم نهائی برای ساختن این بمبها و موشک
های مورد نیاز آن مشروط به جلب موافقت متحدین
آمریکسا در پیمان نا تو خواهد بود.
این تصمیم نیز بمعنای تغییر در سیاست تشنج زدایی
با اتحاد جماهیر شوروی و سرشاخ شدن با آن کشور
میشود.

۴- بنظر میرسد که دولت ریگان خواهان ایجاد
پابیکا ههای جدیدی در خاور میانه و خلیج فارس
است. دولت ریگان تصمیم کارتر مبنی بر ترتیب
وتبیه امکان یک نیروی احتیاطی برای
آن منطقه را نا کافی تلقی می نماید. این رانیز
میتوان نوعی رودرروئی با اتحاد شوروی
بحساب آورد.

۵- دولت ریگان تصمیم گرفته است که برای سال
جاری بودجه نظامی امیریا لیسم آمریکا را به
میزان ۲۲ میلیارد دلار افزایش دهد. با توجه به
اینکه کارتر و نمایندگان کنگره (سنا - مجلس)
با توجه به کار راست و در پی تلاش برای انتخاب
مجدد در سال پیش بودجه نظامی نسبتا بالایی را به
تصویب رسانیدند (۱۷۱ میلیارد دلار برای امسال)
بودجه نظامی امسال آمریکا پس از افزایش
پیشینهای دولت ریگان رقم سرسام آوری خواهد
بود. این تصمیم - چه به تصویب کنگره برسد
و چه نرسد - به خوبی بیانگر مشی سیاسی
و اقتصادی رونا لدریگان
است. این کوشش از جانب دولت ریگان
را همچنین میتوان کوششی دربرهم زدن سیاست
تشنج زدایی بحساب آورد.

۶- میدانیم که در سال ۱۹۷۶ دولت کارتر برنا مه
با ملاحظه حقوق بشر خود را بعنوان اساس سیاست
خارجی خود به جهانیان عرضه داشت. دولت ریگان
بعنوان مختلف برنا مه فوق را - که توسط
برژینسکی طراحی شده بود - بهبود یافته
و مطرح کرده است که اساس سیاست خارجی وی
را مبارزه با با ملاحظه تروریسم (و در حقیقت انقلاب)
بین الملل تشکیل خواهد داد. برای اینکه سر
سپردگان فاشیست وابسته به امیریا لیسم در کشور
های تحت سلطه - که حتی توانائی تحمل برنا مه
عوا مفریانه "حقوق بشر" کارتر را هم نداشتند -
ادعاهای لاریگان را جدی بگیرند، وی ارشست لغور
که یک تشوریسین افراطی دست راستی و از مخالفین
سرخست برنا مه "حقوق بشر" کارتر است را مسئول
داره حقوق بشروزارت امور خارجه گردانید. این
سمت در حد معاونت وزارت امور خارجه است.

۷- باز برای اینکه سرسپردگان مستبد امیریا
لیسم در کشورهای تحت سلطه یا برنا مه
عوا مفریانه "حقوق بشر" کارتر در دولت ریگان
را جدی بگیرند، ریگان اخیرا رئیس جمهور سر
سپرده جدید کره جنوبی یعنی ژنرال جنون دووان
کا خ سفید و شکنج "بشور خود پذیرفته و
پرن اطمینان داده که دولت وی کماکان حامی رژیم
سرسپرده کره جنوبی بوده و برای ادامه سلطه
حقان و ترور در آن کشور حتی حاضر نیست

کوچکترین انتقادی را به رژیم ژنرال چون دووان بنمایید. در این ارتباط دولت ریگان همچنین طرفدار خشونت (و بقول وی قاطعیت) بیشتر دولت کودتائی آل سالوادور می باشد.

علل این تغییرات

چرا تغییر در سیاست مدی "حقوق بشر" کارتر؟ چرا تغییر در سیاست تسخیر زداپی؟ آیا این تغییرات بمفهوم آغاز یک جنگ سرد محدود یا اتحاد شوروی خواهد بود؟ برای پاسخ به سؤال اول ابتدا باید علت طرح آن برنا مه عوام فریبانه امپریالیستی را از جانب دولت کارتر بررسی نمود و سپس به علت تصمیم ریگان مبنی بر جایگزینی ساختن آن با برنا مه "مبارزه با تروریسم بین المللی" پرداخت. حقوق بشر "کارتر برنا مه ای بود که از جانب برجسته ترین ایدئولوگ کمسیون سه جانبه یعنی بوزینسکی طرح ریزی گردید. و آن کوششی بود برای تحقیق توده ها در امریکا و خارج از امریکا برای تطهیر مآهیت سلطه گرانه و استثمار گرانه امپریالیسم امریکا. این برنا مه با زتاب شرائطی بود که در آن زمان (سال ۱۹۷۶) در برابر امپریالیسم امریکا قرار داشت و با ساختن بود از جانب کمسیون سه جانبه به آن شرائط که برای مدتی هم مورد توافق جناح های عمده امپریالیسم امریکا قرار گرفت. چه قبل از انتخاب کارتر امپریالیسم امریکا در سطح جهانی و در داخل امریکا بخوبی افشاء شده بود. جنگهای تجاوزگرانه امریکا در ویتنام، کامبوج و لاوس و حمایت امریکا از رژیمهای چون رژیم شاه و کره جنوبی، فیلیپین، برزیل، عربستان سعودی و ... به جهان نشان نشان داده بود که امپریالیسم امریکا دشمن سر سخت دولتهای مردمی و حامی و پشتیبان منحن ترین، ارتجاعی ترین و مستبدترین رژیمها در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین می باشد. در این زمان همچنین بسیاری از شهروندان امریکائی در اثر افتخار و ترکیت، رشوه گیریهای اسپیرو اگنیوم و آون ریاست جمهوری نیکسون، روشیدن فساد اخلاقی چندتن از مؤثرترین نمایندگان کنگره امریکا نسبت به رژیم حاکم کاملاً ملایم شده بودند. کارتر از جانب کمسیون سه جانبه ماه موریت داشت تا به عوام فریبی های بظا هر بشردوستانه خود توده های امریکائی و غیر امریکائی را تحمیل نماید. کارتر با "انتقاد" از بعضی از رهبران مستبد در جهان سوم (النته عمدتاً کشورهای طرفدار اتحاد شوروی) و با کوشش برای ارائه تغییرات ظاهری و سطحی در کشورهای تحت سلطه و وابسته به غرب نظیر ایران زمان شاه، آرژانتین، و روگوئه ... برای امپریالیسم امریکا وجهای کسب نماید. مجموعه این کوششهای دولت کارتر به برنا مه "حقوق بشر" معروف گشت.

دولت رونا لدریگان به چند دلیل با برنا مه امپریالیستی "حقوق بشر" کارتر مخالف است: امریکان بعنوان یکی از حساسترین مهره های "جامعه" جهان بصرج "میخواهد با سیاستهای خود بر ثروت کمپانیهای نفتی و

تولیدکننده اسلحه سیافرا بد. نمیتوان هم از دیکتا توره ای سرسپرده امپریالیسم در کشور های تحت سلطه انتقاد نمود و هم در عین حال به آنها اسلحه فروخته و در موافقی نیز با پول مالیات زحمتکشان و اقشار میانی جامعه آنها اسلحه بلاعوض داد. بنابراین، منافع کمپانیهای تولیدکننده اسلحه و نفتی ایجاب میکند برنا مه عوام فریبانه "حقوق بشر" کارتر - که در هر حال امریکائی و اختلال در منافع کمپانیهای نفتی در کشورهای مثل عربستان سعودی، ایران و غیره ... میگردید - پایان یابد.

۲ - سیاستمداران راست افراطی (فاشیست) در امریکا مدعیند که برنا مه "حقوق بشر" کارتر برای امریکا فاجعه انگیز بوده است. مثلاً، بسیاری از آن ها مطرح میسازند که کارتر و برنا مه "حقوق بشر" او را با بدستول سرنگونی رژیمهای وابسته شاه در ایران و ژنرال سوموزا در نیکاراگوئه دانست.

این نیز میتواند دلیلی برای مخالفت رونا لدریگان با برنا مه "حقوق بشر" باشد.

۳ - تمامی جناح های امپریالیستی در امریکا با این امر موافقت میکنند که برای حفاظت از منافع سرمایه های امریکائی در جهان سوم باید اطمینان نوکران سرسپرده امپریالیسم در آن کشورها را - که به تجربه ثابت شده است برای حفاظت از منافع آریان امپریالیست خود حاضرند به هر خیانتی تن دهند - جلب نمود. امپریالیستها نمیتوانند از خوشنیتهای نوکران سرسپرده ای که در جهت حفاظت منافع آنها دست خود را به جناحیست آلوده و به حبس شکنجه و اعدام انقلابیون کشورهای خود میپردازند، انتقاد نمایند. به جد دلیل باید رهبران کره جنوبی، برزیل، آرژانتین، عربستان سعودی و ... را با انتقاد دیگریند؟ حتی "دوران پیشترین" بخش از جناح های امپریالیسم نیز میدانند که "حقوق بشر" کارتر صرفاً برنا مه کوتاه مدتی میتواند باشد. بنابراین، طبیعی است که برنا مه "حقوق بشر" کارتر باید تغییر یابد.

۴ - جونسون راست جامعه امریکا در حال حاضر با آنچنان برنا مه، هر چند عوام فریبانه ای سازگار نیست.



اینکه چرا رونا لدریگان "مبارزه با تروریسم بین المللی" را جایگزین برنا مه "حقوق بشر" کارتر، بعنوان اصلی ترین رکن سیاست خارجی خود، نماید نیز به چند عامل بستگی پیدا میکند:

۱ - بعلمت سقوط رژیمهای سرسپرده شاه و سوموزا در دوران ریاست جمهوری کارتر، برای توده های بسیاری در امریکا و خارج از امریکا این تصویر وجود آمد که امپریالیسم امریکا تضعیف شده و قدرت گذشته خود را از دست داده است. علام "مبارزه با تروریسم

بین الملل" (بخوانید مبارزه با انقلاب در سطح جهان) بعنوان رکن اصلی سیاست خارجی آمریکا از جانب وی کوششی است برای پر قدرت جلوه دادن آمریکا از طریق ابراز خشونت در مواقع "ضروری".

۲- اصولاً، زمانیکه آمریکا توانست رهبری اقتصادی سیاسی و نظامی جهان امپریالیسم را (پس از جنگ جهانی دوم) بدست آورد مبارزه با جنبشهای انقلابی (اعم از سوسیالیستی و آزادبخش) یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی آن کشور بحساب آمده است. نگاهی به وقایع سیاسی سی و پنج سال گذشته و نقش آمریکا در مبارزه با ویا سرکوب جنبشهای انقلابی و مترقی این واقعیت را بخوبی نشان میدهد. بنا براین، این انتخاب ریگسبان انتخاب تازه ای نبوده و او تنها ماهیت امپریالیسم آمریکا را آشکار تر ساخته است.

۲- باز منافع جناح ریگان ایجاب مینماید که در سطح جهان تبلیغات ضد انقلابی - ضد کمونیستی برآوردند و مردم را از خطر "تروریسم" بوحشت اندازند. چه بدون اینگونه تبلیغات و سروصدا و بوق و کرنا، نمیتوان افکار عمومی جهان و به خصوص آمریکا را برای فروش حداکثر اسلحه و بالا بردن بودجه نظامی دولت فدرال آمریکا مساعد و آماده نمود.

دولت ریگان

و تغییر برنامه "تشنج زدایی"

پس از پایان جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا - که بعنایت دور بودن از صحنه جنگ خرابی های اروپا و ژاپن را متحمل نگردیده بود - توانست رهبری سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان امپریالیسم را بدست آورد. و پس از پیروزیهای کسب شده در کشورهای اروپای شرقی، چین، کلمبیه و ویتنام (شمالی)، شوروی بعنوان تنها کشور مدعی سوسیالیسم از آنزو ایدرا آمده و بجای یک کشور شوروی، بلوک شوروی بوجود آمد. در طول جنگ و پس از پایان جنگ سطح آگاهی سیاسی در کشورهای تحت سلطه ارتقاء یافته و مبارزات ضد استعماری در آن ممالک نیز رشد قابل ملاحظه ای یافت. از این پس جهان امپریالیسم بدرهبری امپریالیسم آمریکا رقابت خود را با بلوک شرق از طرفی و دشمنی سرسخت با جنبشهای رهایی بخش را از سوی دیگر تشدید کرد. چه رشد

این جنبشها منافع بلاواسطه امپریالیسم را بخطر می انداخت. از این پس بود که آمریکا تبلیغات شدیداً ضد کمونیستی و ضد انقلابی خود را بر علیه جنبشهای کارگری و رها شیخ و بر این پایه علیه شوروی آغاز کرد. این دوران که به دوران جنگ سرد مشهور شد تا آغاز دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت و بعنایت تغییراتی در سطح جهان پایان یافت، عواملی که باعث پایان یافتن جنگ سرد و بنا بر این آغاز سیاست

تشنج زدایی میان دولت شوروی و دولت امپریا - لیستی آمریکا گردید عبارت بودند از:

۱- رویزبونیسم خروشقی که همزیستی مساومت آمیز میان سیستم سرمایه داری و سوسیالیسم را تبلیغ مینمود، شرائط را برای پایان یافتن مخاصمات لفظی میان کشورهای امپریالیستی برهبری آمریکا و بلوک شوروی مساعد میساخت.

۲- پایان هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا و آغاز هژمونی نسبی آن در جهان امپریالیسم که در اثر بازسازی اقتصادی دیگر کشورهای امپریالیستی مدعیه دیده از جنگ انجام پذیرفت، باعث گاسته شدن از غرور و تکبر امپریالیستهای آمریکا شد. این کاهش غرور آنها را نسبت بمسائل جهانی و احتمال آغاز جنگ سوم جهانی - که به حتم جنگی اتمی خواهد بود - واقع بین تر نمود.

۳- استعمار و تبعیض بین استراتژی امپریالیستی باعث گردید که وحشت امپریالیسم آمریکا از انقلابات رها نشی بخش کاهش یابد. چه در عمل دیده شد که الزاماً مبارزات ضد "استعماری" به پایان سلطه امپریالیسم نخواهد انجام مید و تنها انقلابات اجتماعی و تدویم آن است که قطع نفوذ امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه را تضمین می نماید. نگاهی کوتاه به جهان سوم نشان میدهد که بسیاری از منافع سرمایه های امپریالیستی را کشورهای تاء مین میکنند که انقلابات ضد "استعماری" را پشت سر گذاشته اند.

بنا بر این، پایان جنگ سرد تقریباً همزمان با مذاکراتی بود که بین دو کشور اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا بمنظور محدود ساختن رقابتهای نظامی و آغاز مناسبات محدود فرهنگی، اقتصادی، انجام پذیرفت. این مذاکرات که سال بسال تجدید شده اند به نام "تشنج زدایی" معروف شده اند. لازم به تذکر است که "تشنج زدایی" صرفاً از حدت رقابتهای آنها کاسته و کوشش آنها برای بیشتر هسته ای کردن ارتشهایشان را محدود میسازد و به هیچ وجه بمعنای سازش در تمام زمینه ها - آنها بطور مطلق - نمیشود.

اگرچه ریگان با حدیث "تشنج زدایی" با اتحاد شوروی را مورد سؤال قرار داده است، لیکن مشکلات کنونی تشنج زدایی با جرالد فورد بهره ضعیفی از جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا آغاز گردید. قدر مسلم تمام سیاستمداران وابسته به جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا در تضعیف تشنج زدایی میکوشند. کسانی چون سنا تور هنری جکسن، سنا تور نورمن، سنا تور گلد و اترو خود ریگان حتی در بهترین دوران تشنج زدایی با آن مخالفت کرده اند، چه این جناح بیشترین بهره برداری اقتصادی را از اختلاف

فات میان دو کشور فوق مینماید. وقتی تبلیغات ضد شوروی در آمریکا حدت میابد و سیاست تشنج زدایی تروم میخورد، سیاستمداران این جناح می توانند افزایش بودجه نظامی آمریکا و مسابقه تسلیحاتی با شوروی را به مردم آمریکا قالب نموده و به آسانی ابزار جنگ در بازارهای جهانی بفروش

پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

گداپرووری بزرگ...

۳- پرداخت ماهانهای کدیه روستائیان وعده شده: در اینجا باید اول به نکات زیر توجه کرد:

۳/۱- مطابق روال دولت جمهوری اسلامی، کل مطالب ممکن است چند وقت دیگر به کلی حاشا شود و "برادران مکتبی" همیـان ماهی ۳۰۰ تومان را هم خودشان به حساب بزنند.

۳/۲- رحایی میگوید این پول به روستائیان که "اینکه به سن ۶۰ سالگی رسیده و نیازمند" باشند پرداخت خواهد شد، و به این ترتیب دو سوراخ بزرگ را بسرای فرار احتمالی باز میگذارد زیرا میتوان به یک روستایی، مثلاً ۶۵ ساله گفت که "پنج سال پیش به سن ۶۰ سالگی رسیده، نه "اینکه" و یا اینکه به یک روستایی ۶۰ ساله هم میتوان گفت که "نیازمند" نیست، و به این ترتیب از زیر بار پرداخت همین مقدار ناجیـز هم فرار کرد!

۳/۳- با وجود این ما فرض میکنیم که دولت این پول را خواهد پرداخت، و بـه تمام روستائیان بالای ۶۰ سال هـم خواهد پرداخت. باین ترتیب، بـا توجه به اینکه بنابر آمار رسمی دولتی تعداد روستائیان بالای ۶۰ سال چیزی در حدود ۱/۴ میلیون نفر است، خواهیم داشت:

پرداخت ماهانه به روستائیان از فروردین ۶۰ به بعد:

۴۲۰۰ میلیون ریال در ماه = $1/4 \times 3000$ میلیون

د- نتیجه:

۱- اینکه دولت "سخاوت مندانه" مبلغ ۳۰۰۰ ریال در ماه را در نظر گرفته اتفاقی نیست - و پرداخت کل - اگر پرداخت شود - دقیقاً برابر اضافه درآمد حاصل از

توضیح

مقالات بی امضاء نشریدی رهائی منعکس کنندهی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبهی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معیذا میتوانند در پیـاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همی اعضا آن نباشد.

افزایش بهای بنزین خواهد بود. یعنی این که، همانطور قبلاً گفتیم، قیمت تمام ششدهی بنزین نه تنها کمتر از لیتری ۳۰ ریال است - بلکه مسلماً از لیتری ۱۰ ریال هم کمتر است، چون دولت جمهوری اسلامی، مانند خلفش، دولت شاهنشاهی، هرگز راضی نخواهد شد که "از مایه ضرر کند".

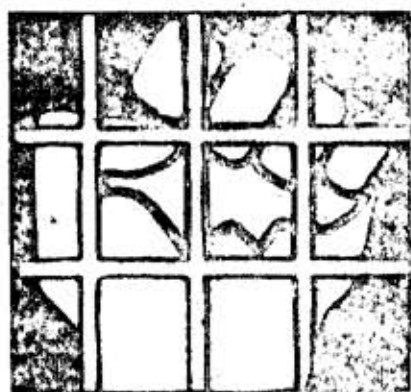
۲- در میان این هیاهوی تبلیغاتی، دولت جمهوری اسلامی ظرف چهار ماه آخر سال گذشته "بی سر و صدا" بیش از ۱۱ میلیارد ریال به حبس زد!

در حاشیه...

افزایش تاثیر گفته‌هایش از زندانیان طرفدار "فدائیان خلق" (اکثریت) نیز نقل قول آورد!

اینهمه در شرایطی است که زندانیان سیاسی علاوه بر بسیاری مشکلات و تضییقات دیگر، از نامین جانی هم برخوردار نیستند و هر لحظه امکان تکرار جنایاتی مانند ترور وحشیانه شو ماچ و رفقاییش و جهانگیر فدائی قلعه میان دو آب وجود دارد. از زندان اوین گزارش رسیده است که قبل از تحویل سال نو زندانیان بر اثر شنیدن صدای تیر اندازی بتصور اینکه سال تحویل شده، آنها جشن گرفتند ولی بعد معلوم شد که تیر اندازی از جانب یکی از پاسداران بطرف زندانیان انجام گرفته است.

اکنون زمان آن فرا رسیده است که وسیع-ترین مبارزات و اعتراضات برای آزادی زندان-نیان سیاسی سازماندهی شود. شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" باید یکبار دیگر به یکی از اساسی ترین خواسته‌های دموکراتیک تبدیل شود و تمام سازمانهای سیاسی مترقی و انقلابی باید این شعار را در دستور کار خود قرار دهند و مبارزه‌ای گسترده بمنظور تحقق آنرا سازمان دهند.



★ ★ ★
زندانی سیاسی آزاد باید گردد

در حاشیهٔ رویدادها

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در بند ۲ زندان اوین

زندانیان سیاسی بند ۲ زندان اوین، از اوائل هفته دوم فروردین ماه دست‌ها را اعتصاب غذای تر زده‌اند. این اعتصاب غذا که برای چندمین بار انجام میگیرد، اینبار در اعتراض به حضور ساواکیها و عوامل رژیم منحور پهلوی در بند مذکور، از روز یکشنبه ۹ فروردین بدنبال حمله پاسداران به زندانیان و ضرب و شتم آنان آغاز شد. بهنگام نگارش این گزارش حال سه نفر از اعتصابیون بعد از اینکه در خارج از بند توسط پاسداران محروم شدند، بشدت وخیم شده است.

روز یکشنبه ۱۶ فروردین، در نتیجه گسترش دامنه اعتراض، کجوشی رئیس زندان به ناچار ۵ تن از والدین زندانیان (۴ زن و یک مرد) را به نمایندگی از طرف سایرین برای مذاکره به داخل زندان میبرد و با یک زن و یک مرد به مدت دو ساعت گفتگو میبرد و به آنها اجازه بازدید از سدرانیز میدهد. ولی از نتیجه دقیق گفتگو و مذاکره هنوز اطلاعی در دست نیست.

در این میان کمپویی نیز برای جلوگیری از گسترش مسئله دست به تبلیغات زده و روز شنبه ۱۵ فروردین، بعد از مدت‌ها و ظاهراً بدون علت، در یک محاسبه مطبوعاتی شرکت کرد. وی در این محاسبه مطبوعاتی سعی کرد طبق معمول تصویر بی عیب و نقصی از اوضاع داخل زندان به خوانندگان و شنوندگان القاء کند و برای

یکی از مهمترین خواسته‌هایی که در سطح وسیع در تمام قطب‌ها و شعارهای مبارزات زوده‌های مردم علیه رژیم فاشیستی شاه طرح و تبلیغ میشد، خواست آزادی زندانیان سیاسی بود.

بعد از سرنگونی رژیم شاه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بدست پرتوان نوده‌ها و کشف شکنجه‌گاه‌ها و و باز شدن شدن در سلولهای زندانهای قرون وسطائی، تصور مبرفت (یا لاف‌ها این توهین برای بسیاری وجود داشت) که در این کشور دیگر مقولدهای بنام زندانی سیاسی وجود نخواهد داشت، غافل از اینکه حکام جدید از همان فردای پیروزی بر رژیم سلطنتی تلاش میکردند خود برای نجات سرمایه‌داری ایران از زیر ضربات جنبش زوده‌ای را آغاز خواهند کرد. حمله به کارگران، زنان و نیروهای انقلابی و کشتار و دستگیری آنان آغاز شد. و زندانیان همان زندانیانی که عاری از مهر ساخته بودند انقلابیون و پیگیرترین دشمنانش کمونیست‌ها را در آنها به بند بکشد، ارضیه بحق جمهوری اسلامی شد. زندانیان باز از پرشورترین بین فرزندان میهن پرگردید، با آنها ماتی که فقط در بیان با آنها مات زمان رژیم منفور پهلوی تفاوت داشتند. فعالیت علیه رژیم سلطنتی به اقدام علیه جمهوری اسلامی تغییر نام یافت و بدینگونه تفاوت‌های ظاهری بین رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی بکناری نهاده شد و نقاط اشتراک آنها هر روز عیان تر گردید. هنوز چند صباحی پیش از سرنگونی رژیم شاه گذشته، شعار "زندانی سیاسی آزاد بایسد گردد" بار دیگر به یکی از شعارهای مهم دموکراتیک تبدیل شد، مبارزه علیه شکنجه اوج گرفت، تجمع خانواده‌های زندانیان سیاسی در مقابل زندان و درگیری با مأمورین زندان و پاسداران حافظ سرمایه از سر گرفته شد. از جانب دیگر رژیم جمهوری اسلامی نیز مانند سلف خود در عین شکنجه، شلاق، سوزاندن با سیگار کشتار زندانیان سیاسی، به دروغ متوسل شد و "امام امت" ادعا کرد "کسانی خودشان را داغ میکنند تا گردن شما بگذارند". آری طبیعی ترین چیز در این گونه رژیمها اینست که برای دفاع از موجودیت خود به بزرگترین دروغها متوسل شوند.

تجید در صفحه ۲۳

هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

